

تبیین عوامل شکل‌گیری اندیشه سیاسی سید حسن نصرالله

زهره قدبیگی (کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده

تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای که پس از جنگ جهانی دوم در عرصه بین‌الملل پدید آمد، منجر به تغییرات عملی و نظری در جوامع مختلف و به طور خاص منطقه خاورمیانه گردید. ظهور اندیشه‌های متعدد مانند ناسیونالیسم، لیبرالیسم و نظایر آن در اکثر جوامع خاورمیانه هم‌سویی و همراهی و بسیاری از افراد این جوامع را به دنبال داشت. از سوی دیگر اشغال فلسطین توسط رژیم صهیونیستی، انقلاب اسلامی ایران و جنگ داخلی و تهاجم همه‌جانبه اسرائیل به جنوب لبنان، این منطقه را با شکل جدیدی از اندیشه‌ها مانند مقاومت و مبارزه با این رژیم مواجه ساخت. در این میان سید حسن نصرالله به عنوان اندیشمندی که دغدغه حل بحران‌ها و مسائل جامعه معاصر خود را داشت، درصدد ارائه راه‌حلی برای پاسخ به آن‌ها برآمد که ماحصل آن در شکل‌گیری و توسعه حزب الله لبنان و مقاومت اسلامی نمایان گردید و بیانیه اعلام موجودیت حزب الله را به عنوان مانیفست اندیشه‌های سید حسن نصرالله تبدیل کرد. به عبارت دیگر، اندیشه‌های سیاسی در منطقه خاورمیانه محصول واکنش به نفوذ و استعمارگری غرب و اشغال فلسطین است. لذا می‌توان اذعان کرد شکل‌گیری اندیشه سیاسی سید حسن نصرالله نیز محصول پاسخ به کشور بحران خیز لبنان است. به هر تقدیر، هنگامی که از سید حسن نصرالله سخن به میان می‌آید، با اندیشه‌ای ماندگار و پویا مواجه هستیم که درک و تحلیل آن مستلزم، شناخت تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، سید حسن نصرالله، جنگ داخلی لبنان، حزب الله، انقلاب اسلامی، محور مقاومت

مقدمه

جنبش‌های مردمی و همچنین گروه‌های سیاسی رسمی و غیر رسمی غالباً از رهبران کاریزماتیک، نمادها، تصاویر و زبان برای بسیج پیروان خویش استفاده می‌کنند. حزب الله نیز از این قاعده مستثنی نیست. در واقع، نشو و نمای این حزب چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی نشان می‌دهد تصویر نمادین و الهام بخش از «سید حسن نصرالله»؛ دبیرکل آن، به عنوان یک رهبر منحصر به فرد و کاریزما که اخلاق، صداقت و اعتبار او از مرزهای لبنان خارج شده و حتی به سطح منطقه‌ای و بین‌المللی انتشار یافته است. نصرالله در مقالات متعدد، کتاب‌ها و تفاسیر رسانه‌ای و پوسترهایی که در فضاهای عمومی آویخته شده‌اند، به مثابه یک روحانی آرمانگرا قلمداد می‌شود که مسیر سیاسی وی تا حد زیادی از اندیشه سیاسی «امام خمینی (ره)»، «امام موسی صدر»، «محمدباقر صدر» و «آیت الله خامنه‌ای» تاثیر بسیاری پذیرفته است. افزون بر این، نباید از تاثیر فرهنگ سیاسی شیعه را در نشو و نمای اندیشه‌های وی غفلت کرد. در حقیقت، خوانش مجدد رویدادهای تاریخی این دو قرن اخیر نشان می‌دهد که جریان‌های فکری در جهان اسلام همواره در پاسخ به بحران‌های نظری و محرومیت‌ها و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دوره موجودیت یافته است و بر شکل‌گیری اندیشه‌ها و آراء جریان‌ها و احزاب اسلام‌گرا خارج از محیط جغرافیایی لبنان تاثیرگذار بوده است. به بیان دیگر، اندیشه سیاسی، جدای از نظام فکری اندیشمندان و فضای اجتماعی حاکم بر آن، محصول واکنش به یک بحران یا تقاضاهای سیاسی و اجتماعی است. بر این مبنا، جامعه شیعیان لبنان به زعم بسیاری از جریان‌های سیاسی داخلی لبنان و پژوهشگران خارجی، جامعه‌ای فاقد نهادهای سیاسی به شمار می‌رفت که همواره مورد تبعیض نظام فرقه‌گرای لبنان به شمار می‌رفت. همچنین، شیعیان این کشور به لحاظ اجتماعی و اقتصادی نیز در انزوا و محرومیت شدیدی به سر می‌بردند. در این راستا، «هلال خشان»، استاد دانشگاه امریکایی بیروت می‌گوید: «جمود سیاسی مفرط، در کنار استمرار ضعف توزیع منابع در نظام، سهم زیادی در تبدیل طبقه محروم لبنان، که اکثراً آنان شیعه هستند، به یک طبقه رادیکال داشته است» (خشان، ۱۹۹۸: ۲۳۱). لذا می‌توان اذعان کرد شکل‌گیری اندیشه سیاسی سید حسن نصرالله نیز محصول پاسخ به کشور بحران‌خیز لبنان است. به هر تقدیر، هنگامی که از سید حسن نصرالله سخن به میان می‌آید، با اندیشه‌ای ماندگار و پویا مواجه هستیم که درک و تحلیل آن مستلزم، شناخت تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تاریخ سیاسی و اجتماعی لبنان

لبنان به لحاظ مذهبی، فرهنگی و سیاسی بسیار متنوع است. این تنوع، توسعه یک توافق سیاسی را پیچیده‌تر کرده و مانع توسعه یک هویت ملی واحد شده است. به عنوان مثال، لبنان دارای شش فرقه مذهبی مسلمان شامل شیعه، سنی، دروز، علوی یا نصیری^۱ و دوازده فرقه مسیحی شامل کاتولیک مارونی، ارتدکس یونانی، کاتولیک ملکیت^۲، ارتودکس ارمنی، کاتولیک سریانی، کاتولیک ارمنی، ارتودکس سریانی، کاتولیک رومی، چلندیان، آشوری، قبطی، پروتستان و نیز اقلیتی یهودی است. به طور کلی، جوامعی که جمعیت اساسی لبنان را تشکیل می‌دهند، در طرف مسیحیت: مارونی‌ها، ارتودکس یونانی، کاتولیک‌های یونانی و ارامنه هستند و در طرف

¹ Nusayri

² Melkite

مسلمانان: شیعه، سنی و دروز (Luc-Henri de Bar, 1983). این فرقه‌ها تا حد زیادی براساس عامل جغرافیا تعریف شده‌اند. این موزائیک اقوام و سیاست سبب شده لبنانی‌ها به لحاظ تاریخی به دنبال توازن قدرت میان مذاهب از طریق توافق سیاسی باشند که با عنوان «کنفسیونالیسم» شناخته می‌شود. کنفسیونالیسم نوعی طایفه‌گرایی است. اندیشمندان سیاسی آن را دولتی ائتلافی تعریف می‌کنند که به رغم تقسیم‌های داخلی وسیع، در آن هیچ طایفه یا مذهبی اکثریت غالب را تشکیل نمی‌دهد. نمونه‌های مرسوم آن در بلژیک، سوئیس، هند، اسپانیا، هلند و لبنان مشاهده می‌شود. در این نظام سیاسی، قدرت سیاسی و نهادی در میان جوامع مذهبی توزیع می‌شود. لبنان یک کشور کنفسیونالیست است که در آن موقعیت‌های رئیس‌جمهوری، کابینه، پارلمان، خدمات مدنی و سایر نهادها براساس جمعیت مذهبی نسبی توزیع می‌شود. به عبارت دیگر، نظام کنفسیونالیسم چگونگی توزیع قدرت سیاسی میان سه گروه بزرگ مذهبی و تعداد کرسی‌های پارلمان را مشخص می‌کند. در واقع کنفسیونالیسم به معنای ترکیب دین و سیاست از طریق تقسیم موقعیت‌های دولتی بر مبنای افرادی است که با یک دین و یا اجماع شناخته می‌شوند. در لبنان رئیس‌جمهوری باید یک مسیحی مارونی، نخست‌وزیر یک مسلمان سنی و رئیس پارلمان یک مسلمان شیعه باشد. لبنان از طریق نظام کنفسیونالیستی در تلاش برای مدیریت اختلافات سیاسی و خشونت‌های مذهبی در این کشور است که در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۹۰ به اوج خود رسید و به جنگ داخلی منجر گردید. به لحاظ سیاسی، دولت مرکزی بسیار ضعیف است زیرا نظام کنفسیونالیستی این کشور باعث می‌شود که احزاب سیاسی به سختی به توافق برسند. احزاب سیاسی عموماً در راستای خطوط کنفسیونالیستی هستند که مسئله دستیابی به توافق را تشدید می‌کند. تحولات اخیر در میان احزاب سیاسی نشان می‌دهد که ممکن است برخی از ائتلاف‌ها و احزاب متشکل از فرقه‌های متضاد وجود داشته باشد اما شکاف اصلی ناشی از نظام کنفسیونالیستی لبنان همچنان باقی می‌ماند. از این وضعیت می‌توان استنتاج کرد که ساختار نظام کنفسیونالیستی و وضعیت موزائیک فرقه‌ای-مذهبی این کشور، هرگز نتوانسته است یک نظام سیاسی یکپارچه و مقتدری را برای لبنان به ارمغان بیاورد. ظهور نظام کنفسیونالیسم در لبنان به سال‌های دهه ۱۸۶۰ باز می‌گردد. هنگامی که اجماعی برای تخصیص فرقه‌ای بر اساس جمعیت‌های مذهبی لبنان به منظور پایان دادن به تنش‌های مذهبی میان دروزها و مارونی صورت گرفت. به منظور مدیریت خشونت‌های میان فرقه‌های مذهبی، دولت در دهه‌های ۱۸۶۰ موقعیت‌هایی را براساس توزیع قدرت بر مبنای مذهب تخصیص داد. این تصمیم در دهه ۱۸۶۰ به عنوان پایه و اساس نظام کنفسیونالیست کنونی لبنان اطلاق می‌شود. عثمانی‌ها از آغاز قرن شانزدهم بر لبنان حکومت می‌کردند تا زمانی که امپراتوری در سال ۱۹۱۵ پس از جنگ جهانی اول فروپاشید. همچنین عثمانی‌ها «نظام میلت^۳» را به لبنان معرفی کردند که مبتنی بر کنفسیونالیسم بود. نظام میلت به طور متناوب به عنوان قانون «شخصی» شناخته می‌شود. پس از عثمانی‌ها، قیمومیت لبنان و سوریه به فرانسوی‌ها واگذار شد که از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۳ به طول انجامید. در طول دوران حکومت عثمانی و فرانسه، از نظام کنفسیونالیسم به شیوه‌های گوناگون پشتیبانی می‌شد. قیمومیت فرانسه بر لبنان، به اختلافات مذهبی در این کشور دامن زد زیرا اختلاف میان جمعیت بومی لبنان برای فرانسوی سودمند بود و سلطه بر این کشور را آسان‌تر می‌ساخت، همان‌طور که اغلب بین قدرت‌های استعماری و جمعیت بومی به وقوع می‌پیوست. با وجود ظهور نظام کنفسیونالیستی در لبنان در سال ۱۸۶۰، اما زمینه‌های تثبیت چنین نظامی را می‌توان در دوران قیمومیت فرانسه بر لبنان و سوریه بررسی کرد. به لحاظ تاریخی میان این دو کشور تفاوت وجود ندارد. لبنان و سرزمین‌های سوریه تقریباً ۴۰۰ سال تحت حکومت عثمانی بودند. با این حال، پس از جنگ جهانی اول، قدرت‌های غربی قلمرو امپراتوری عثمانی را تقسیم کردند و لبنان و سوریه تحت کنترل و فرانسه قیمومیت قرار گرفتند. فرانسه در ابتدا قصد داشت یک دولت مسیحی مارونی در خاورمیانه تاسیس کند اما جمعیت مارونی‌ها در جبل لبنان خیلی کوچک بود. بنابراین

³ millet system



آنها تکه‌هایی از مناطق پیرامون از جمله جمعیت سنی و شیعه در لبنان را بر آن افزودند (Held, 2000: 305). این چنین سبب ایجاد بسیاری از جنبه‌های فکری ما در لبنان امروز می‌شود. مارونی‌ها با کمک فرانسوی‌ها در رسیدن به چنین قدرتی کامیاب شدند. در دوران قیمومیت ۱۹۲۰-۱۹۴۳، اوج قدرت مستعمراتی فرانسه در لبنان بود. مطالعه تاریخ استعمارگری فرانسه نشان می‌دهد که فرانسوی‌ها معمولاً گروه اقلیت را در مناصب قدرت سیاسی کشور قرار می‌دهند تا حکومت استعماری خود را حفظ کنند. قرار دادن مارونی‌ها در قدرت سیاسی لبنان به فرانسه کمک می‌کرد تا حضور خود را حفظ کند. زیرا مارونی‌ها مصمم به دریافت چنین قدرتی بودند و بنابراین حضور فرانسوی‌ها را در این کشور باقی می‌گذاشتند. این روش قدرت استعماری فرانسه در تفویض قدرت به اقلیت‌ها در حکومت بر گروه‌های اکثریت در الجزایر و سوریه نیز دیده می‌شود. عدم توازن قدرت در خط مشی مذهبی، عرصه را برای بروز جنگ‌های داخلی فراهم می‌کند. در واقع، مارونی‌ها، تنها گروهی از مسیحیان شرقی هستند که متحد باقی ماندند، آنها نام خود را از یک زاهد خلوت‌گزين، به نام مارون که در شمال سوریه زندگی می‌کرد و در سال ۴۱۰ میلادی درگذشت، اقتباس کرده‌اند. به دنبال آزار و اذیت آنها به لبنان مهاجرت کردند و در کوهستان‌ها سکنی گزیدند. در آنجا آنها توانستند هویت خود را عنوان ملت حفظ کنند و سطح بالایی از استقلال و انسجام توسعه دهند. پیوستگی مارونی‌ها با قدیس الاقدس به دوران جنگ‌های صلیبی باز می‌گردد. رهبر معنوی جامعه مارونی، پدرسالار انطاکیه و تمام شرق است. خارج از لبنان جوامع مارونی در سوریه، قبرس، مصر و فلسطین یافت می‌شوند. بعد از جنگ جهانی اول، مارونی‌ها به امریکای شمالی، امریکای لاتین، آفریقا و استرالیا مهاجرت کردند. به هر تقدیر، وزن سیاسی جامعه مارونی فراتر از اهمیت عددی آن است. مارونی‌ها معتقدند که لبنان آخرین ملجا آنها است و هرگونه تهدید به حضور و واگذاری امتیازات آنها این کشور را به یک کشور عرب مسلمان متحول خواهد کرد. به عنوان یک جایگزین برای شکست میثاق ملی، چندین شخصیت مارونی راه حل‌های پیشرفته‌تر اعم از ایجاد یک دولت فدرال یا کنفدرالیست در لبنان، این کشور را در برابر تجزیه آشکار قرار می‌دهد. همزیستی مسالمت‌آمیز میان مسیحیان و جوامع مسلمان نخستین بار در قانون اساسی سال ۱۹۲۶ لبنان تدوین شد و به موجب توافقنامه شفاهی «میثاق ملی» ۱۹۴۳ مورد تأیید قرار گرفت. در ماده ۹۵ قانون اساسی لبنان که قرار بود گذرا باشد، نوشته شده بود: جوامع مذهبی به طور نسبی در مشاغل عمومی و ساختار سیاسی نمایان خواهند شد. میثاق ملی ۱۹۴۳ بیشتر از یک اقدام سیاسی بود؛ که هدف آن «لبنانی‌سازی مسلمانان» و «عرب‌سازی» مسیحیان بود. این امر، مبتنی بر این فرضیه بود که مارونی‌ها از وفاداری خویش به حمایت فرانسه را نفی کند و مسلمانان رویای خود را مبنی بر اتحاد با سوریه به فراموشی بسپارند. در جریان بحث در مورد میثاق ملی توافق شد که رئیس‌جمهوری یک مارونی مسیحی باشد، نخست‌وزیر یک مسلمان سنی و سخنگوی رئیس‌مجلس یک مسلمان شیعه باشد. میثاق ملی ۱۹۴۳، عامل سوءتفاهم میان مسیحیان - بیشتر مارونی‌ها - و مسلمانان در لبنان بود. در سال ۱۹۴۹ یک روزنامه‌نگار برجسته لبنانی «جورجس ناکاچ» در مورد این میثاق نوشت: «دو نزاع هرگز یک ملت را ایجاد نخواهد کرد». «این عبارت، همچنان در مورد وضعیت فعلی لبنان نیز قابل استفاده است» (Naccache, 1983: 52). بر این اساس، بایستی اظهار داشت نظام کنفدرالیسم و مسئله میثاق ملی که پس از آغاز جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ به فراموشی سپرده شد؛ سه ضعف عمده را برای لبنان به دنبال داشت که عبارتند از:

۱. تعمیق شکاف‌های فرقه‌ای: تأکید بر اجماع مذاهب به جای دولت، موجبات تحکیم وفاداری نسبت به گروه‌های قومی یا مذهبی را فراهم می‌نماید. به عنوان مثال، سازمان‌های مذهبی کنترل مستقیم بر بسیاری از جنبه‌های حیات سیاسی و اجتماعی را برعهده می‌گیرد. چنین نظارتی در توزیع قدرت سیاسی مانع شکل‌گیری دولت ملی می‌شود. در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی لبنان، ضمن منازعات خشونت‌آمیز فرقه‌ای، عدم تشکیل دولت اغلب بیش از هشت ماه (سالهای ۲۰۰۵، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۵، ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹)؛ سقوط کابینه به دلیل اختلافات سیاسی، به توافق نرسیدن برای

انتخاب رئیس‌جمهوری در پارلمان و تنش‌های سیاسی ناشی از فقدان دولت به دلیل نرسیدن به اجماع مشاهده می‌شود. چنین مواردی، جایگاه دولت را در نظام بین‌الملل و منطقه و حقوق شهروندی را در سطح داخلی تضعیف می‌کند.

۲. تضعیف ظرفیت توسعه سیاسی و اقتصادی: شکل‌گیری یک دولت مدرن به ارتقای منافع مشترک و متقابل بستگی دارد. اما نظام کنفسیونالیستی لبنان به دلیل فقدان توافق بر سر منافع مشترک و متقابل منجر به مخالفت رهبران جامعه برای تقویت توسعه سیاسی و اجتماعی می‌شود و وابستگی این کشور را به نیروهای خارجی افزایش می‌دهد.

۳. تغییرات جمعیت‌شناختی و اجتماعی: سرشماری رسمی در لبنان از سال ۱۹۳۲ صورت نگرفته است. زیرا تهدیدی علیه وضع موجود تلقی می‌شود و منافع مذاهب گوناگون از جمله مارونی‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

با توجه به موارد فوق بایستی خاطر نشان ساخت، لبنان از دیرباز همواره با بحران‌های متعددی در طول تاریخ سیاسی خود مواجه بوده است. تاریخ اخیر لبنان را می‌توان به نقل از کتاب «توماس فریدمن» با عنوان «از بیروت تا اورشلیم» این چنین خلاصه کرد: «به جای دولت، ملت در حال رشد کردن است، انتظار می‌رود که ملت از کشور خارج شود». به عنوان پیامد دوم نظام کنفسیونالیستی به لبنان اجازه داده نشد که به طور سازمان یافته توسعه یابد و تبدیل به دولت-ملت مدرن شود، بلکه در عوض آن کشور را وادار به پذیرش محدودیت‌های فیزیکی و ساختاری اعمال شده توسط غرب در منطقه خاورمیانه نمود. در مطالعه اجمالی تاریخ سیاسی خاورمیانه، «آرتور گلد اسمید» و «لورنس دیویدسون» پیچیدگی مسائل تاریخی لبنان را از زاویه مذهب بررسی کردند. همان طور که گفته شد از زاویه مذهبی واضح‌ترین منازعه و درگیری فرقه‌ای خشونت آمیز میان مسیحیان و مسلمانان رخ داده است. در لبنان هیچ سرشماری رسمی از سال ۱۹۳۲ صورت نگرفته است، اما با توجه به گزارش آزادی مذهبی بین‌المللی در سال ۲۰۱۱، جوامع بزرگ مذهبی در جامعه لبنان شامل ۲۷ درصد مسلمان سنی، ۲۷ درصد مسلمان شیعه، ۲۱ درصد مسیحی مارونی، ۸ درصد مسیحی ارتودوکس یونانی و ۵ درصد دروز هستند^۴. در این زمینه هر دو طرف، یعنی مسلمانان و مسیحیان می‌دانند که توازن جمعیت به طور چشمگیری تغییر کرده است؛ زیرا ممکن است توازن روابط قدرت سیاسی در لبنان را برهم زند. با چنین اوصافی از تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور، در ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۵، جوان بیست ساله‌ای به نام «سیدحسن نصرالله» در جنوب لبنان به ایراد یک سخنرانی با صلابت پرداخت. در آن سخنرانی تاریخی، نصرالله به تبیین ریشه‌ها و پیشینه دقیقی از استقلال و تاسیس کشور لبنان، حکومت‌های استعماری (فرانسه)، فراز و نشیب‌های نظام کنفسیونالیستی، ریشه‌ها و زمینه‌های گسترش مسئله فلسطین و سایر مسائل مهم منطقه‌ای و بین‌المللی دیگر همانند حمله اسرائیل به لبنان و اشغال مناطقی از لبنان، اختلافات سیاسی ناشی از نظام کنفسیونالیستی - که این کشور را به یک دولت تقسیم شده و ضعیف تبدیل کرده بود - پرداخت. در اینجا بایستی به این امر اشاره کرد که خوانش مجدد رویدادهای سیاسی و تاریخی خاورمیانه در این دو قرن اخیر نشان می‌دهد که جریان‌های فکری در جهان اسلام همواره در پاسخ به بحران‌های نظری و محرومیت‌ها و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دوره موجودیت یافته است و بر شکل‌گیری اندیشه‌ها و آراء اندیشمندان سیاسی و اجتماعی این منطقه نقش بسزایی داشته است. لذا سید حسن نصرالله نیز از این قاعده مستثنی نبوده و شکل‌گیری و گسترش اندیشه‌های وی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی محصول رویدادهای سیاسی، بحران‌ها و محرومیت‌های موجود در جامعه لبنان و به طور خاص شیعیان است. تحولات سیاسی و اجتماعی موثر بر نشو و نما اندیشه‌های سیاسی سید حسن نصرالله در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵-۱۹۹۰)

^۴ براساس گزارش آزادی مذهبی بین‌المللی در سال ۲۰۱۱

نخستین جرقه آغاز جنگ داخلی لبنان زمانی آغاز شد که در ۱۳ آوریل ۱۹۷۵، شبه نظامیان مسیحی مارونی با حمله به یک اتوبوس حامل پناهندگان فلسطینی را در یک محل مسیحی نشین به نام «عین الرمانه» بیش از بیست تن از سرنشینان آن را به قتل رساندند. این قتل عام که به نظر طرفین منازعه محصول انتقام یا دفاع از خود بود؛ به یکی از طولانی ترین و خونین ترین جنگ ها در تاریخ سیاسی منطقه خاورمیانه و به تبع آن لبنان تبدیل شد. جنگ داخلی لبنان که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ ادامه یافت؛ منجر به کشته شدن بیش از ۱۴۴۰۰۰ نفر، ۱۸۴۰۰۰۰ مجروح، ۱۳۰۰۰ رپوده شده و دستکم ۱۷۰۰۰ گمشده گردید. افزون بر این، حدود ۱۷۵ شهر تقریباً یا کاملاً تخریب شد و بیش از ۷۵۰۰۰۰ لبنانی آواره شدند. خسارات مالی این کشور در حدود ۲۵ میلیارد دلار تخمین زده شد (Ghosn Khoury, 2011: 382). این جنگ به تدریج تمامی احزاب و گروه های سیاسی این کشور تسری پیدا کرد و دولت لبنان را بی ثبات ساخت. این جنگ، پانزده طول کشید و منجر به مرگ بیش از صد هزار نفر گردید و خسارات مالی فراوان را به زیرساخت ها، شهرها و روستاهای لبنان وارد ساخت. علی رغم اینکه در بررسی و تحلیل جنگ داخلی لبنان عوامل بسیاری برای آغاز این جنگ وجود دارد؛ اما فهم چرایی و چگونگی آغاز آن غالباً با شناخت نظام سیاسی متکثر و دولت «کنفسیونالیست»^۵ این کشور بهتر قابل درک است. به عبارت بهتر، کنفسیونالیسم شکلی از نظام حکومتی است که با سهمیه بندی و توزیع قدرت سیاسی و نهادی میان فرقه های مذهبی اداره می شود. نظام سیاسی مذکور توسط فرانسه و پس از استقلال لبنان پیاده سازی شد و علی رغم اینکه به خشونت های فرقه ای پیش از استقلال آن پایان داد اما به نوبه خود در گسترش دامنه جنگ داخلی نقش مهمی ایفا کرد. در این راستا، بسیاری از مورخان بر این باورند که کنفسیونالیسم به تشدید تنش های مذهبی در میان طوایف لبنانی انجامید و ماحصل آن جنگ داخلی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ بود. تکررگرایی فرقه ای، تنگناهای موجود در نظام کنفسیونالیست، ضعف دولت-ملت سازی و تاسیس ناقص احزاب سیاسی موجبات گسست در جامعه لبنان را فراهم نمود و در طول جنگ داخلی لبنان، زمینه های ظهور شبه نظامیان متعددی را در کنار ایدئولوژی های احزاب سیاسی منحصر به فرد (اعم از مسیحی، دروزی، سنی، شیعی و...) شکل گرفت. در واقع، تعدد گروه های شبه نظامی به همراه ایدئولوژی های خاص خود در جریان جنگ داخلی لبنان رشد و گسترش یافت. برخی از مورخان نیز ریشه های بی ثباتی و بروز جنگ داخلی لبنان را ناشی از میثاق ملی ۱۹۴۳ می دانند که به موجب آن تصدی پست ریاست جمهوری به مسیحیان واگذار گردید. این امر، تعارض بین دولت و جامعه را به دنبال داشت و پس از ۱۰ سال از انعقاد آن، این تعارض ها در سال ۱۹۵۸ به یک جنگ داخلی کوتاه اما خشونت آمیز انجامید. با این اوصاف، می توان اظهار داشت از یک سو منازعات بین فرقه ای در تاریخ سیاسی لبنان ریشه دوانیده و از سوی دیگر بسترهای ظهور گروه های شبه نظامی نیز فراهم بوده است. این جنگ (۱۹۵۸) که در اعتراض به ساختار سیاسی کنفسیونال در گرفت، زمانی شدت یافت که رئیس جمهوری وقت لبنان «کمیل شمعون» درصدد برآمد تا با اصلاح قانون اساسی، دوران ریاست خود را تمدید کند. شایان ذکر است اندیشه سیاسی شمعون بر سیاست های ضد ناصری و طرفدار غرب استوار بود. بسیاری از گروه های سنی نیز از رئیس جمهوری ناراضی بودند زیرا وی از پیوستن به "جمهوری عربی متحده" «جمال عبدالناصر» که بین مصر و سوریه در اول فوریه ۱۹۵۸ شکل گرفته بود، امتناع می ورزید. مسیحیان مارونی عمدتاً از مواضع سیاسی شمعون حمایت می کردند اما جمعیت مسلمانان شیعه نیز با تمدید دوران ریاست وی که در حال پیشبرد نفوذ و کنترل غرب بر لبنان بود مخالف بودند و خواستار پایان دادن به این عملکرد سیاسی شمعون بودند. بنابراین، مسلمانان در پاسخ به «بازی قدرت درک شمعون» سلاح های خویش را در دست گرفتند و به مبارزه برخاستند. در مقابل نیز، مسیحیان مارونی از تحرکات جنبش پان عربیسم در لبنان که هر روز بر تعداد حامیان آن افزوده می شد، ترسیدند و به همین دلیل به شدت نسبت به ناآرامی های مسلمانان واکنش نشان دادند؛ زیرا در تلاش برای حراست از هژمونی قدرت سیاسی و اقتصادی

⁵ confessionalist

خود بودند. در نهایت، کمیل شعمون در حالی که کشور درگیر جنگ خیابانی بود، برای بازگرداندن صلح و ثبات به این کشور از نیروی نظامی ایالات متحده آمریکا درخواست کمک کرد و این وضعیت با استقرار تفنگداران دریایی ایالات متحده در بیروت حل و فصل گردید. در واقع این رفتارهای خشونت آمیز به عنوان پیش قراول شروع جنگ داخلی سال ۱۹۷۵ قلمداد می‌شود. لذا در اینجا به منظور تبیین بهتر آن به ناچار پیشینه جنگ در این کشور مورد بررسی اجمالی قرار گرفت. یکی از رویدادهای مهمی که به جنگ داخلی لبنان دامن زد، امضای توافقنامه قاهره (۱۹۶۹) بین دولت لبنان و سازمان آزادیبخش فلسطین بود. شبه نظامیان فلسطینی از جنوب لبنان به عنوان سکوی پرتاب حملات چریکی علیه شهرک سازی های اسرائیل در الجلیل استفاده کردند. نیروی دفاعی اسرائیل پس از اقدامات سازمان آزادیبخش فلسطین که به نوبه خود تنش های شدیدی را به وجود می آورد، مواجهه بود. بنابراین، ابتدا با نیروهای مسلح لبنان که با فلسطینی ها و سپس شبه نظامیان مسیحی پس از سال ۱۹۷۵ درگیر بودند، با حملات تلافی جویانه پاسخ می دادند.^۶ به عبارت دیگر، اوضاع نابسامان و مغشوش سیاسی و اقتصادی در لبنان باعث شد تا تمامیت ارضی این کشور مورد مخاطره قرار گیرد و به زمینی برای مبارزه و جنگ های نیابتی قدرت های منطقه ای و بین المللی تبدیل گردد. علاوه بر این، موافقتنامه کمپ دیوید (۱۹۷۸) و پیمان صلح مصر و اسرائیل (۱۹۷۹)، آنچه را که از اتحاد عرب باقی مانده بود، به طور کامل نابود ساخت. این وضعیت به طور چشمگیری در صحنه سیاسی لبنان منعکس شد. در لبنان، توافق مصر و اسرائیل به خودی خود، منجر به قطبی شدن احزاب مخالف و افزایش نگرانی از امکان حل و فصل دائمی فلسطینیان در لبنان و تقسیم این کشور شده بود. در سال ۱۹۷۵، لبنان محل اسکان بیش از ۳۰۰ هزار پناهنده فلسطینی بود. به موجب موافقتنامه ۱۹۶۹ مصر، اردوگاه پناهندگان فلسطینی به یک «دولت درون دولت»^۷ تبدیل شده بود. بنابراین این اردوگاه به جای دولت لبنان تحت کنترل «سازمان آزادی بخش فلسطین»^۸ (ساف) درآمد. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، جنوب لبنان صحنه کشاکش خشونت های مرزی میان «نیروی دفاعی اسرائیل»^۹ و چریک های فلسطینی به شمار می رفت. منطقه جنوب لبنان به طور کلی روستایی و فقیر بود که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت آن را شیعیان تشکیل می دادند. در آن زمان، نقش شیعیان به لحاظ سیاسی بسیار کمتر از سه گروه اصلی مذهبی لبنان (مسیحی مارونی، اهل سنت و دروز) بود. ضعف دولت در تامین امنیت منطقه جنوب، به تدریج منجر به افزایش نارضایتی شیعیان نسبت به رهبران مسیحیان مارونی شد. از سوی دیگر، جمعیت مارونی، فلسطینی ها را عامل اصلی تحرکات اسرائیل در لبنان می دانستند در حقیقت، در سال ۱۹۷۵، لبنان به مثابه بشکه باروت تلقی می شد که هر لحظه امکان انفجار آن انتظار می رفت: توزیع نابرابر قدرت سیاسی ناشی از دموکراسی فرقه (اجماعی)، نابرابری های اقتصادی، حضور بیش از اندازه پناهندگان فلسطینی و منازعات خشونت آمیز میان اسرائیل و فلسطین به لحاظ سیاسی لبنان را قطبی کرد و هر جناحی را برای جنگ تا دندان مسلح ساخت. اگر چه جنگ داخلی لبنان از یک سو با شبه نظامیان مسیحی (که در نهایت جبهه لبنان نامیده شدند) و از سوی دیگر چریک های فلسطینی، دروزها و شبه نظامیان چپ (که در نهایت جبهه ملی لبنان را تشکیل دادند) آغاز شد اما این درگیری دو سال بیشتر طول نکشید و در ژوئن ۱۹۷۶، دولت سوریه به طور رسمی و به درخواست سلیمان فرنجه رئیس جمهوری وقت لبنان برای مقابله با سازمان آزادیبخش فلسطین و شبه نظامیان جنبش ملی مداخله کرد (Egdar O'balance, 1998: 49-52). در اواخر سال ۱۹۷۶، پس شکست مداخله نظامی سوریه در جنگ داخلی، مداخله دیپلماتیک سوریه در چارچوب نشست اتحادیه عرب به مرحله اول جنگ داخلی پایان داد. مرحله دوم جنگ داخلی در سال ۱۹۷۸ با حملات سازمان آزادیبخش فلسطین از جنوب لبنان علیه اسرائیل آغاز شد و یک منطقه حائل توسط ارتش مزدوران اسرائیل، ارتش مسیحیان لبنان را در مرزهای جنوبی این کشور پدید آورد. این مرحله از جنگ را

⁶ See George Emile Irani, "Spain, Lebanon and UNIFIL", Working Paper 21/2008, Real Instituto Elcano, 20 May 2008.

⁷ state within a state

⁸ Palestine Liberation Organization (PLO)

⁹ Israel Defense Forces (IDF)

می‌توان تعمیم «مسیحی در مقابل مسلمان» قلمداد کرد که به شکل جنگ داخلی فرقه‌ای پر شدت مشاهده شد. نمونه آشکار این منازعات فرقه‌ای تمام عیار در بمب‌گذاری‌های انتحاری، آدم‌ربایی و گروگان‌گیری، ترور سیاستمداران و قتل عام جمعیت‌های غیر نظامیان هر یک از فرقه‌های مذهبی نمایان گشت و روند آن در طول دهه‌های ۱۹۸۰ همچنان ادامه داشت. تا زمانی که یک هیئت لبنانی در سال ۱۹۸۹ در طائف برای پایان دادن به این جنگ به مذاکره پرداختند. در حالی که «توافقنامه طائف» به مسلمانان، سهم بیشتری در قدرت سیاسی این کشور اعطا کرد اما ساختار کنفدرالیستی این کشور را لغو نکرد. در این راستا باید اذعان کرد با توجه به تغییرات جمعیت شناختی به نفع آنها که از زمان تشکیل جمهوری لبنان در سال ۱۹۲۰ صورت گرفت، مسلمانان لبنانی ادعا کردند که توزیع قدرت در لبنان به ضرر آنها است. مسئله دیگری که جوامع لبنان را متحد ساخت، مخالفت کامل آنان با تجزیه لبنان و تاکید آنها بر هویت عربی کشور بود. اهداف دیگر مسلمان برای اتحاد عبارتند از:

۱. تقویت روابط بین لبنان، کشورهای جهان سوم و عربی
۲. همبستگی با مردم فلسطین، ضمن آنکه استقرار دائمی آنها را در لبنان رد می‌کردند
۳. پایان همکاری همه جانبه با اسرائیل
۴. خلع سلاح شاخه نظامی همه جریان‌های سیاسی لبنان (به جز حزب الله که سلاح حزب الله فقط برای مبارزه با رژیم صهیونیستی و آزادسازی مناطق اشغالی لبنان به کار گرفته شده است)

به هر تقدیر، پایان رسمی جنگ داخلی در لبنان، تحت عنوان «موافقتنامه طائف» به وسیله بازماندگان اعضای پارلمان سال ۱۹۷۲ اعلام شد. همچنین «موافقتنامه طائف» که به عنوان سند رسمی مورد توافق ملی شناخته می‌شود، در ۲۲ اکتبر ۱۹۸۹ در شهر طائف در عربستان سعودی امضا شد و توسط پارلمان لبنان در ۵ نوامبر ۱۹۸۹ به تصویب رسید (Ghosn, Khoury, 2011: 383). موافقتنامه طائف، توافقنامه‌ای جدید درباره توزیع قدرت سیاسی لبنان تلقی می‌شود که به موجب آن قدرت میان مسیحیان و مسلمان توزیع گردید و نیز خروج همه نیروهای خارجی از لبنان و خلع سلاح شبه نظامیان مطرح شد. به زعم برخی از کارشناسان، این بخش از توافق نسبت به سایر بخش‌ها موفقیت کمتری را به دنبال داشت؛ زیرا نیروهای اسرائیل تا سال ۲۰۰۰ عقب نشینی نکردند و همچنان نیز مزارع شبعاء، روستای العجر و تلال کفرشوبا در اشغال این رژیم است و نیروهای ارتش سوریه نیز در سال ۲۰۰۵ از این کشور خارج شدند. ایده آل اتفاق طائف «لغو تدریجی نظام کنفدرالیسم» و «سکولاریزاسیون» بود که در همه جای لبنان محقق نشد. زیرا یکی از مسائل کلیدی که مسیر توافق میان مسیحیان و مسلمانان را در با چالش مواجه می‌سازد «کنفدرالیست سازی مجدد نظام [سیاسی] است. تاکنون رهبران سنی مسلمان، سکولاریزه کردن قوانین حاکم بر وضعیت شخصی (از قبیل ازدواج مدنی) و پذیرش نظام لائیسیت به عنوان عامل موثر بر زندگی روزمره را نپذیرفتند. جدایی دین از زندگی مدنی با آرمان‌های یک حکومت اسلامی ناسازگار است»^{۱۰}.

وضعیت شیعیان در جنگ داخلی لبنان

به طور کلی، شکل‌گیری اندیشه سیاسی شیعیان لبنان با شروع جنگ داخلی لبنان آغاز شد. خاورمیانه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با ایدئولوژی‌های چپ‌گرای انقلابی مانند مارکسیسم، کمونیسم، لنینیسم و سوسیالیسم همراه با پان عربیست و نهضت آزادی بخش

¹⁰ See P.T., "Débat autour de la laïcité au Liban", Proche-Orient Chrétien, 27 (1977), pp. 145-56.

فلسطین شناخته می‌شد. بیش از دو دهه قبل از آغاز جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵-۱۹۹۰) در منطقه خاورمیانه آرمان‌های ضد امپریالیستی و پان عربیسم ظهور یافت که گذشته استعماری خویش را به باد انتقاد گرفت و درصدد برآمد تا یک اتحادیه عربی ایجاد کند. مهمترین نتایج این وقایع در رابطه با لبنان، جنگ شش روزه ۱۹۶۷ بود. شکست ارتش‌های عربی در برابر اسرائیل به این معنی بود که پان عربیسم به عنوان یک ایدئولوژی به شدت ضربه خورده و بسیاری از فعالان سیاسی جهان عرب به دنبال جنبش‌های جایگزین، به نفع جریان‌های چپ‌گرای رادیکال بودند. زیرا لبنان ملجا فرقه‌های مذهبی متنوعی بود که هر یک آنها با ایدئولوژی خاص و مجزای خود شناخته می‌شدند. گروه‌های چپ‌گرا و جنبش‌های پان عربیست، شیعیان لبنانی را به دلیل ماهیت سکولار خود (گروه‌های مذکور) جذب نمی‌کردند، اما از آنها به عنوان ابزاری برای اعتراض به محرومیت سیاسی شیعیان در حاکمیت سیاسی بهره‌برداری می‌کردند. در اینجا، شایان ذکر است امام موسی صدر در دیدار با شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و علامه محمدحسین فضل‌الله استدلال‌های متقن و محکمی در برابر ایدئولوژی‌های سکولار ارائه دادند. بدین ترتیب، فضای سیاسی آشفته خاورمیانه پس از تاسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ و ظهور ایدئولوژی‌های سکولار انقلابی تأثیر مستقیم بر خیزش شیعیان لبنان داشت. زیرا نظام سیاسی لبنان، شیعیان را که در دهه ۱۹۵۰ به دلیل نادیده گرفتن آنها در توزیع قدرت سیاسی این کشور برجسته بودند، بیدار کرد. افزون بر این، در توزیع جمعیتی لبنان نیز تغییراتی به نفع مسلمانان و به ویژه شیعیان به وجود آمده بود. بررسی وضعیت شیعیان لبنان در جنگ داخلی، نشانگر آن است که آنها در صدد تغییر وضعیت اجتماعی موجود هستند. هنگامی که سرشماری سال ۱۹۳۲ صورت گرفت، شیعیان سومین گروه بزرگ مذهبی لبنان بودند و بعد از جامعه کاتولیک مارونی (یک فرقه مسیحی در لبنان) و اهل سنت در ردیف سوم قرار داشتند. اما در آن زمان فاقد ساختار سیاسی و اجتماعی در نظام کنفسیونالیستی لبنان بودند و به عنوان شهروند درجه دوم تلقی می‌شدند. این امر بدان معنی بود که شیعیان به دنبال دریافت سهم در قدرت سیاسی نیز بودند. در این راستا، پس از تلاش‌ها و مبارزات فراوان شیعیان، آنها توانستند منصب ریاست مجلس را که در آن زمان وزن کمی در قدرت سیاسی این کشور داشت، بدست بگیرند و تقریباً سایر فرقه‌های مذهبی هیچ توجهی به این شکل از توزیع قدرت نداشتند. همچنین شیعیان بر خلاف حزب مارونی «فالانژ» فاقد حزب سیاسی بودند که بر اساس آن منافع اختصاصی فرقه خویش را دنبال کنند. مارونی‌ها و اهل سنت به شدت به دنبال کنترل نظام سیاسی، بوروکراسی و رهبری نظامی لبنان بودند؛ حتی در صورت تغییرات جمعیتی، شیعیان به عنوان عامل جایگزینی مارونی‌ها به عنوان بزرگترین فرقه لبنان تبدیل شدند.^{۱۱} این ارقام به وضوح گویای عدم انعطاف‌پذیری نظام کنفسیونالیستی لبنان است که به نوبه خود باعث آغاز جنگ شد اما شیعیان در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند شورش کنند. در اینجا شایان ذکر است که فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر لبنان نیز در دهه‌های مذکور از یک سو و تسلط سیاسی و اقتصادی مسیحیان مارونی بر این کشور و نیز تکثرگرایی ایدئولوژیک و چنددستگی سیاسی (گروه‌های چپ و راست) از سوی دیگر، امکان توسعه فعالیت‌ها و ایفای نقش بیشتر را به رهبران شیعیان لبنان را -حتی اگر هم می‌خواستند- فراهم نمی‌کرد. در آغاز، جمعیت شیعه به تنهایی فقدان قدرت سیاسی خود را توضیح نمی‌دهد زیرا این فرقه در نظام فئودالی پذیرفته شده است که به لحاظ اقتصادی فاقد توسعه و به لحاظ اجتماعی نیز تصویری از یک جامعه عقب‌مانده را نشان می‌داد. شیعیان فقیرترین فرقه بودند و کمترین سهم را در آموزش عمومی و یا دریافت مزایا از خدمات دولتی داشتند. در حالی که برخی از شیعیان در محله‌های فقیرنشین حومه‌های جنوبی بیروت زندگی می‌کردند، اکثریت جنوب لبنان و دره بقاع (شمال شرقی لبنان در مرز سوریه) امرار معاش خویش را بر پایه کشاورزی می‌گذراندند. این دهقانان به ندرت با دولت لبنان در تماس بودند و به جای مقامات دولتی با مالکان زمین که از زمان امپراتوری عثمانی بر جوامع شیعه تسلط داشتند و با نام «زعیم» شناخته می‌شدند، ارتباط برقرار می‌کردند. به طور کلی

¹¹ US Army 1st Special Operations Command, Special Psychological Operations Study, 7

بایستی اظهار داشت، تا دهه های ۱۹۷۰ جامعه شیعه نتوانسته بود نقش فعالی در سیاست لبنان ایفا نماید. تشکیلات دهنده و رهبر این جامعه امام موسی صدر بود که در اواسط دهه ۱۹۷۰ در سفر به لیبی ناپدید شد. باید اذعان کرد ورود امام موسی صدر در سال ۱۹۵۹، ماهیت روابط بین دولت لبنان و جمعیت شیعه کاملاً تغییر کرد. او شیعیان لبنانی را از لحاظ سیاسی با شیوه تمایز هویت قومی و مذهبی خود، خلق روایت جمعی اجتماعی مبتنی بر سنت و فلسفه شیعه سازماندهی کرد^{۱۲}. لذا با توجه به وضعیت آنها به عنوان جامعه محروم و مطیع تا انتهای دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، شیعیان سازمان یافته شدند و برای به چالش کشیدن وضع موجود، آنها را به مقابله با سلطه سنی-مارونی وادار ساخت. دو نهاد عمده برای کانال مطالبات شیعیان تأسیس شد: مجلس اعلای شیعیان که برای حمایت از جامعه شیعی در سطح ملی تأسیس شد و حرکت امل شاخه سیاسی-نظامی که به یک گروه برجسته به ویژه در بیروت و جنوب لبنان تبدیل شد. پس از حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، یک گروه سوم، موسوم به حزب الله به عنوان یکی از بازیگران اصلی شیعی و سیاست لبنان ظهور کرد (Abisaab, Abisaab, 2014: 114). شیعیان در دهه های مذکور از صحنه سیاسی لبنان به دور بودند، به ویژه در قرن نوزدهم میلادی که لبنان تحولاتی را در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فکری را پشت سر می گذاشت. در این زمان، فاصله و شکاف میان شیعیان و همسایگانشان زیادتر شد. در این قرن که مارونی ها با فرانسه، دروزی ها با انگلیس، ارتدوکس ها با روسیه و اهل سنت با عثمانی ها روابط محکمی داشتند، تنها شیعیان بودند که از هرگونه حمایت خارجی محروم بودند. فقط گاهی از جانب حکام قاجار نسبت به رفاه حال آنان علاقه ای نشان داده می شد؛ به ویژه زمانی که بعضی از تجار ایرانی در جبل عامل و بقاع سکنی گزیدند (حماده، ۲۰۰۸: ۳۸۰-۳۸۲). بدین ترتیب با ورود ۱۹۵۰ موج مدرنیزاسیون به لبنان همه فرقه ها از جمله شیعه نیز توانستند از مزایای آموزش و پرورش، حمل و نقل و تکنولوژی رسانه برخوردار شوند. شیعیان ساکن در محله های فقیرنشین جنوب، به دلیل تحولات ناشی از مدرنیزاسیون، به دنبال یافتن فرصت های شغلی بیشتر به سمت پایتخت این کشور بیروت روانه شدند. از سوی دیگر، جابجایی سازمان آزادیبخش فلسطین از اردن به جنوب لبنان پس از «سپتامبر سیاه» در ژوئن ۱۹۷۰، شمار بیشتری از شیعیان را به سمت بیروت رهنمون ساخت؛ زیرا نبرد چریکی آنان با اسرائیل و اقدامات تلافی جویانه آنها پس از هر حمله، رکود اقتصادی و بی ثباتی امنیتی را به وجود آورده بود. در حالی که این مهاجرت قدرت زعیم را در جنوب کاهش می داد، حومه جنوب بیروت محلی برای کسب و کار شیعیان تازه وارد به شمار می رفت؛ اما شیعیان با بیکاری زیاد در جنوب بیروت و ادامه رکود اقتصادی در جنوب و دره بقاع دست و پنجه نرم می کردند و منتظر فرصتی بودند که خود را از این وضعیت ویرانگر نجات بدهند. این فرصت توسط یک روحانی متولد ایران به نام «موسی صدر» فراهم گشت و در نهایت تلاش های وی منجر به رشد منطقه جنوب لبنان و ارتقای جایگاه شیعیان در کشور شد. به نظر وی، حقوق شیعیان به علت غفلت دولت لبنان، مورد تعرض و سرکوب قرار گرفتند و می خواست همه شیعیان را به عنوان یک نیروی واحد متحد سازد. به همین علت، موسی صدر تصمیم گرفت خود زمام امور را در دست گیرد و در گام اول، «مجلس اعلای شیعیان» را تأسیس کرد. در واقع، موسی صدر روندی را که در سال ۱۹۲۶ با رسمیت یافتن مذهب شیعه در لبنان توسط فرانسه، آغاز شده بود، تکمیل کرد. اما شیوه رهبری وی با مارونی ها و سنی ها بسیار متفاوت بود؛ شیوه «رهبری مردمی» در میان شیعیان ابداع کرد و گسترش داد. رهبران مردمی، غالباً قشرهای مختلف جامعه خود را مورد خطاب قرار می دادند که این امر به نوبه خود بیانگر یک پیام سیاسی-ایدئولوژیک بود. بدین معنا که مبانی و اصول فعالیت های آن فراتر از سنت های عشایری یا فئودالی یا حزبی می رفت. در نیمه دوم قرن نوزدهم، شخصیت های مختلفی در صحنه سیاسی لبنان ظهور کردند، اما رهبری حزبی و عشایری و غیره در آن زمان تنها یک سنت مارونی به شمار می رفت و به تعبیری موسی صدر نخستین کسی بود که رهبری مردمی را درون طایفه شیعه بنیان نهاد. لذا با توجه به موارد فوق، در دهه ۱۹۷۰

جنوب لبنان مسئله اصلی و محوری جنبش سیاسی موسی صدر شد. وی اوضاع حاکم بر جنوب لبنان را اعم از فقر، بالا بودن نرخ بی‌سوادی و بی‌توجهی نسبت به امنیت جنوب ناشی از ناکارآمدی حکومت لبنان تلقی می‌نمود. فراخوانی‌های مکرر وی برای بهبود بخشیدن به اوضاع جنوب لبنان پیامی فراتر از توبیخ و سرزنش دولت مرکزی لبنان که اساساً مارونی بود، در برداشت و رهبران سنتی شیعیان لبنان و در رأس آنان «خاندان الاسعد» را به طور آشکاری به مبارزه فرا می‌خواند. بر این اساس، در سال ۱۹۷۲ تشکیلات سیاسی به نام «حرکت المحرومین» را به وجود آورد. در مقدمه منشور حرکت المحرومین ذکر شده است: «ایدئولوژی جنبش، ایدئولوژی اسلامی است؛ آن هم اسلامی از نوع انقلابی که سربازانش را مسلح به سلاح شهادت می‌کند و در مقابل [...] فئودالیست‌های لبنان می‌ایستد». بنابراین، در سال ۱۹۷۵ شاخه نظامی این حرکت با نام «افواج المقاومة اللبنانية» (با نام اختصاری امل) تأسیس شد. هنگامی که حرکت المحرومین تأسیس شد، امام موسی صدر مسئولیت تأسیس شاخه نظامی جنبش شیعیان لبنان را به شهید مصطفی چمران محول کرد. در این زمینه مصطفی چمران در کتاب خود با عنوان «لبنان» نوشت: «لبنان، ایران نیست، بلکه کشوری متشکل از چندین طایفه است که همگی مسلح هستند. مبارزه علیه یک تشکیلات نظامی، مستلزم برخوردار بودن از قدرت نظامی است. بنابراین، من جنبش امل را بنیان‌گذاری کردم که حاکی از امید به تحقق رسالت اسلامی امام مهدی (عج) است»^{۱۳}. بدین ترتیب، برای نخستین بار در تاریخ لبنان طایفه شیعه در چارچوب یک تشکیلات نظامی مستقل و غیر وابسته به دیگران، اعلام موجودیت می‌کند. این حضور به رهبری یک نهاد دینی با شیوه مبارزاتی خاص خود انجام می‌گرفت. تشکیلات جنبش امل در آغاز در جنوب لبنان و از طریق حلقه‌های کوچک حول محور مدرسه فنی جبل عامل و انستیتوی مطالعات اسلامی رشد می‌کرد. «مصطفی چمران» که در آن زمان به لبنان مهاجرت کرده بود، اولین حلقه این فعالیت‌ها را تأسیس کرد. در حین جنگ داخلی، اساسی‌ترین وظیفه نزد وی حفاظت از طایفه شیعه و تداوم حضور آنان به عنوان یک قدرت کارساز و مؤثر در شرایط بی‌ثبات جنگ داخلی بود. موسی صدر، در عین حال سیاست محتاطانه‌ای را در پیش گرفت و در انتظار مشخص شدن اوضاع نشست و جنبش امل را از میدان‌های جنگ داخلی دور نگه داشت. گرچه اعضای این جنبش، گاهی گرفتار حوادث مسلحانه می‌شدند، این درگیری‌ها به قصد اشغال منطقه خاصی صورت نمی‌گرفت، بلکه صرفاً برای حمایت و حفاظت از مناطق شیعه نشین بود. در این زمینه، مهمترین هدف آنها، حراست از مناطق شیعه نشین و هم‌پیمانی با سوریه و شبه نظامیان جنبش امل بود. موسی صدر به دلیل درگیری محدود جنبش امل در جنگ‌های داخلی، از لحاظ سیاسی نقش میانجی را ایفا کرد. به این ترتیب، گفتمان سید موسی صدر مبتنی بر مدرنیسم شیعی و احیای هویت ملی و گفتگوی به‌بخش جدایی‌ناپذیر چشم‌انداز وی و رهبران روحانی لبنان تبدیل شد. دال‌گفتمان او می‌تواند به بهترین وجه به واسطه نقش میانجیگری او در پایان مرحله اول جنگ داخلی این کشور نشان داده شود. هنگامی که جنگ داخلی در میان احزاب مختلف لبنانی شدت گرفت، امام موسی صدر خواستار پایان فتنه بود. او از طرفین درگیر در خواست کرد که نسبت به طرح‌های اسرائیل هوشیار شوند، اسرائیلی‌ها در این مقطع (۱۹۷۵-۱۹۷۷) به طور مستقیم با توپ و تانک وارد میان‌نبرد نشدند اما آنها به تقسیم احزاب لبنانی و راندن آنها به جنگ با یکدیگر پرداختند. در این حین، امام موسی صدر ضمن تأکید بر حفظ تمامیت ارضی لبنان از انقلاب فلسطین نیز پشتیبانی کرد. در این راستا، اسلحه‌ها باید فقط دشمن (اسرائیل) را هدف قرار دهند و استفاده از اسلحه علیه احزاب و ملت لبنان نشانه دلاوری و شجاعت نیست. وی کشتار شهروندان بی‌گناه را محکوم کرد و از همان ابتدا نیز نسبت به این وقایع واکنش نشان داد. این در کنار درخواست مداوم موسی صدر برای توقف جنگ و بازگشت به گفتگو و مذاکره بود. در نهایت، نشست موسی صدر با فرقه‌های مختلف و اجماع کامل در سطوح مذهبی، مردمی و اجتماعی حاصل گردید و دوره‌ای موقت از صلح در میان احزاب آغاز شد. به هر تقدیر، دو رویداد مهم سرنوشت شیعیان را تحت تأثیر قرار داد: نخست، ناپدید شدن

^{۱۳} مصطفی چمران، لبنان: گزیده‌ای مجموعه سخنرانی‌ها، نوشته‌هایی از شهید دکتر مصطفی چمران، ص ۹۷-۹۸

امام موسی صدر در سال ۱۹۷۸ و دوم، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹. دو واقعه مذکور به شکل بی سابقه ای آگاهی سیاسی شیعیان را ارتقا بخشید و هویت آنان را مجددا احیا نمود (Deeb, 1980: 268). در نهایت می توان اظهار داشت که جمهوری لبنان در به صورت یک جامعه متکثر تاسیس شد که بیش از ۱۸ فرقه مذهبی را گرد هم آورد. همان طور که پیش تر گفته شد بزرگترین جماعت مذهبی در آن مسیحیان مارونی و سپس اهل سنت و شیعه و دروزی ها هستند. طرح های فرانسوی که با هدف پشتیبانی از مسیحیان مارونی انجام گرفت، منجر به برقراری به اصطلاح یک هژمونی مسیحی شد که اکثریت کوچکی را در اختیار داشت. علی رغم اینکه این امر یعنی هژمونی مسیحی تنها عامل وقوع جنگ داخلی لبنان محسوب نمی شود اما به نوبه خود در ظهور و بروز این جنگ ۱۵ ساله نقش مهمی داشت. از سوی دیگر، لبنان به عنوان یک کشور مرکب به شدت به فرقه گرایی سیاسی و اجتماعی متکی بود. شکل توزیع قدرت سیاسی (رئیس جمهوری: مسیحی، نخست وزیر: اهل سنت و رئیس مجلس: شیعه) به خودی خود مانع از توسعه و تشکیل یک دولت متحد و قدرتمند در لبنان تلقی می شود. بدین ترتیب، نظام سیاسی به طور غیر قابل انکاری با فرهنگ های قومی و مذهبی در ارتباط بود و به تبع آن توسعه یک نظام سیاسی واحد غیر قابل تصور بود. لذا ساختار کنفسیونالیستی لبنان باعث شد که آتش جنگ های متعددی میان فرقه های متنوع مذهبی لبنان شعله ور گردد که می توان از جنگ داخلی (۱۹۷۵-۱۹۹۰) به عنوان یکی از طولانی ترین منازعات داخلی در این کشور نام برد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹)

لبنان نمونه منحصر به فردی از موفقیت ایران در صدور انقلاب اسلامی است که از طریق حزب الله، نهاد سازمان یافته ای که ایران در سال ۱۹۸۲ (دوران فعالیت پنهانی) تاسیس کرده است. در واقع، یک نمونه برجسته موفقیت در تاسیس این نهاد ایجاد شاخه نظامی حزب الله لبنان یعنی مقاومت اسلامی که از یکسو قادر به ضربه قاطع بر پیکره اسرائیل است و از سوی دیگر به تقویت جایگاه سیاسی حزب الله در سطح داخلی، منطقه ای و حتی بین المللی آن نیز می پردازد؛ به طوری که این حزب توانست تصمیمات دولت لبنان در موافقتنامه دوحه (می ۲۰۰۸) را وتو کند. همچنین افزون بر ظرفیت های سیاسی و نظامی آن، بایستی به فعالیت های گسترده اجتماعی و فرهنگی حزب الله نیز در عرصه های داخلی لبنان اشاره نمود. به هر حال، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید و همه مؤمنان به اسلام را به خود جذب کرد. کسانی که بعدها به نام کمیته های حامی انقلاب اسلامی ایران، تظاهرات حمایت و تأیید راه انداخته، همیاری خود را نسبت به انقلاب ابراز داشتند و تلاش آنان به ارتباط با ارکان دولت نوپای اسلامی ایران و در رأس آن ولی فقیه و امام خمینی (ره) انجامید. عطش همگامی با انقلاب اسلامی، همه نیازهای ابتدایی و اساسی حرکت و پویایی سیاسی کشوری مانند لبنان را تحت الشعاع قرار داد، چرا که فعالیت های اسلامی جاری، به شیوه ای که پیش از انقلاب اسلامی ایران جریان داشت، دیگر پاسخ گو نبود. هم زمان با این اقدامات بود که تجاوز رژیم اشغالگر به لبنان آغاز شد و از آنجا که هیچ تشکیلات حزبی اسلامی، برای رویارویی با متجاوزان اسرائیلی وجود نداشت، توجه به ضرورت ایجاد تشکیلات اسلامی واحد، قوت یافت تا سه هدف اصلی را محور کار خود قرار دهد (قاسم، ۱۳۸۶: ۲۱):

۱. اسلام به عنوان شیوه کامل، فراگیر و شایسته برای زندگی بهتر و پایه فکری، عقیدتی، ایمانی و عملی که تشکیلات مورد نظر بر اساس آن ایجاد شود.
۲. مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل، به عنوان خطر جاری و آینده که بر لبنان و منطقه می گذارد، باید در اولویت های رویارویی قرار گیرد و نیازمند ایجاد ساختار جهادی - مبارزاتی و به کارگیری همه امکانات لازم برای انجام مأموریت و وظایف آن است.

۳. رهبری شرعی ولی فقیه، به عنوان جانشین پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) که خطوط کلی فعالیت‌ها را برای امت ترسیم می‌کند و امر و نهی او نافذ و حاکم است.

برای تحقق چنین اهدافی، نمایندگان گروه‌های اصلی اسلامی، مطالعه دیدگاه‌های مختلفی را در زمینه ارزیابی و نگرش خود نسبت به نحوه فعالیت‌های اسلامی در لبنان پیگیری کردند. همگی معتقد بودند که احزاب و سازمان‌های موجود در عرصه لبنان نمی‌توانند تئوری‌های سیاسی و اهداف موردنظر را تحقق بخشند و آنان باید با بهره‌گیری از تجارب انقلاب اسلامی ایران در فکر ایجاد تشکیلاتی جدید برای تحقق بخشیدن به تئوری‌های اسلامی و اهداف موردنظر خود باشند (Jaber, 1997: 48). بنابراین، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جان تازه‌ای به کالبد شیعیان لبنان بخشید و آنها در صدد همگامی و همسویی با نظام فکری و سیاسی جدید ایران برآمدند. بدین ترتیب، کمیته‌های اسلامی حمایت از جریان اسلامی ایران در لبنان به رهبری شیخ «راغب حرب» از روستای «جبشیت» واقع در جنوب این کشور تاسیس شد. در اینجا بایستی اذعان کرد وی بعدها در توسعه و تحکیم بیداری اسلامی لبنان (به ویژه شیعیان این کشور) نقش بسزایی ایفا نمود. به عنوان نمونه، راغب حرب و اعضای انجمن اسلامی دانشجویان ایران در بیروت، یک راهپیمایی در حمایت از حکومت جدید ایران و همبستگی با آن در لبنان به راه انداخت. بدین ترتیب، می‌توان گفت حزب الله با شعار «انقلاب اسلامی در لبنان» ظهور یافت. با این حال با گذشت زمان، هویت مذهبی آن رقیق شده و اهداف آن به طور فزاینده‌ای ملی شده است. بنابراین، گروه‌های مذکور همراه با تعداد زیادی از گروه‌های خودجوش مقاومت به رهبری شیخ راغب حرب (طلبه حوزه علمیه نجف) تحت لوای «تجمع علمای جبل عامل» گرد هم آمده و متحد شدند. بنابراین روحانیون جوان سرشار از روحیه مبارزه با اسرائیل پایه‌های اولیه فعالیت‌های حزب الله در جنوب لبنان به شمار می‌آیند. عملیات استشهادی که نیروهای مقاومت به اجرا در می‌آوردند، خطر بزرگی برای حضور نظامی اسرائیل به شمار می‌رفت. صرف نظر از ایجاد زیرساختهای اجتماعی و اقتصادی جامعه شیعیان (که از حمله سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان و بحران اقتصادی آسیب دیده بود) حزب الله توانست پس از مطرح ساختن خود به عنوان یک حرکت پیشگام در مبارزه علیه دشمنان اسلام یعنی امریکا و اسرائیل، تایید مردمی را کسب کند. حزب الله برای محقق کردن این هدف خود به رویدادهای سمبلیک شیعیان به خصوص مراسم عاشورا متوسل می‌شود و طی آن شور انقلابی برای مبارزه با استبداد و محرومیت و بی‌عدالتی را تحریک می‌کند. حزب الله از رویدادهای سمبلیک شیعیان به عنوان سلاح سیاسی استفاده کرد و محرومیتها و بی‌عدالتی‌ها را در مورد شیعیان درون نظام طائفی افشا می‌کند. حزب الله با پایبندی قاطعانه به ایدئولوژی امام خمینی (ره) می‌کوشد به نفوذ بیگانگان در لبنان پایان دهد و نظام اسلامی را براساس عدالت اجتماعی برپا و مقدمات آزادی قدس را فراهم کنند. شایان ذکر است علی‌رغم اینکه امام موسی صدر در سال ۱۹۷۴ «حرکت المحرومین» و شاخه نظامی آن؛ «حرکت امل» را تاسیس کرد؛ اما شیعیان لبنان همچنان به صورت جامعه‌ای محروم و فاقد نظام دینی و سیاسی به حیات خویش ادامه می‌دادند. جنگهای داخلی لبنان نیز مانعی برای بسیج سیاسی شیعیان که در حال شکل‌گیری در قالب جنبشهای اسلامی- نظامی بودند، محسوب می‌شد. در چنین شرایطی، ظهور غیر رسمی حزب الله در سال ۱۹۸۲ بنابر تعبیر محافل غربی در چارچوب تلاشهای ایران پس از تهاجم رژیم صهیونیستی به لبنان برای صدور انقلاب به این کشور صورت گرفت. لازم به ذکر است که بسیج سیاسی جامعه شیعیان لبنان پیش از انقلاب ایران آغاز شده بود و زمینه حضور حزب الله در عرصه داخلی لبنان به یک سازمان نظامی چند دهه قبل از ژوئن ۱۹۸۲ شکل گرفته بود. در این راستا، «اوغستوس ریچارد نورتون» در خصوص تاسیس حزب الله خاطر نشان ساخت: «این گمان که شیعیان لبنان تنها به واسطه یک ابتکار عمل ایرانی در سال ۱۹۸۲ پا به عرصه وجود در لبنان گذاشته است، گمان نادرستی است» (Norton, 1985: 121). بر این اساس به منظور تبیین بهتر این مبحث، در ادامه به نقش ایران در تاسیس حزب الله لبنان پرداخته می‌شود.

نقش جمهوری اسلامی ایران در تاسیس حزب الله لبنان

حضور گسترده ایران در لبنان پس از تجاوز نظامی اسرائیل سال ۱۹۸۲، زمینه را برای ادغام مجموعه‌های کوچک اسلام‌گرای شیعه و تأسیس یک تشکیلات واحد به نام حزب الله لبنان فراهم آورد. این تشکیلات اسلام‌گرای جدید، بیشترین آمادگی را برای پذیرش آموزه‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی از خود نشان داد و در مدت کوتاهی به یکی از مهم‌ترین دستاوردهای سیاست «صدر انقلاب» تبدیل شد. حزب الله حامل همان ایدئولوژی بود که انقلاب اسلامی ایران پیام‌آور آن به شمار می‌رفت. به همین دلیل ایران، حزب الله را «نوک پیکان مبارزه علیه اسرائیل» (Tanter, 1997: 111) حساب نموده و این حزب را امتداد طبیعی انقلاب اسلامی تلقی می‌کند. ایران در خصوص حضور خویش در لبنان در سال ۱۹۸۲ معتقد بود که این حضور، نخستین نقطه تماس مستقیم میان انقلاب اسلامی ایران و یک طایفه بزرگ شیعی مذهب در جهان عرب خواهد بود که پس از عراق به عنوان بزرگ‌ترین طایفه شیعه در میان کشورهای عربی به شمار می‌رود. به بیان دیگر، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تأکید بر شعار محو اسرائیل، موج شدیدی از الهام‌گیری از این مبادی این انقلاب را در بین شیعیان لبنان پدید آورد و در نتیجه بازتاب اندیشه امام خمینی (ره) در لبنان و به ویژه شیعیان موجب شد تا چشم انداز جنبش‌های اسلامی خصوصاً در این کشور به فراتر از مبارزه با اسرائیل سوق یابد. همچنین بایستی متذکر شد که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سپس حمله رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۲ منجر به پیوند استراتژیک میان ایران، سوریه و لبنان گردید که ثمره آن تأسیس حزب الله در لبنان بود. در این راستا می‌توان تأسیس حزب الله را امتداد جنبش شیعه در لبنان دانست، که از انقلاب اسلامی و اندیشه امام خمینی (ره) تأثیر فراوانی پذیرفته است. اغلب شخصیت‌های اولیه و مرکزی حزب الله در قم و نجف تحصیل کرده‌اند و روشنفکران مذهبی فعال در حزب الله لبنان نیز از اصول انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته‌اند. در واقع اهداف متعالی انقلاب اسلامی ایران، تأثیر بسزایی بر بیداری و خیزش مسلمانان جهان داشته و همین امر نیز موجبات صدور اندیشه و مبانی این انقلاب را فراهم نموده است. به این معنا که با صدور آموزه‌های انقلاب اسلامی، چونان ریسمان الهی در میان ملل آزاده و مظلوم جهان عمل کرد. به طوری که یکی از نمونه‌های بارز این تأثیرگذاری را می‌توان در ظهور حزب الله در لبنان مشاهده نمود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) پدیدار شد و توانست در برابر تجاوزگری رژیم صهیونیستی مقاومت کرده و آن را به عقب نشینی وادارد. پیرامون نقش جمهوری اسلامی ایران در تأسیس حزب الله لبنان بایستی به این نکته اشاره نمود که همزمان با اجتماع علمای ایرانی و لبنانی حوزه علمیه نجف در سال ۱۹۶۹، به تدریج مقدمات تشکیل این حزب فراهم شد. شایان ذکر است که یکی از شخصیت‌های برجسته حاضر در این اجتماع موسی صدر بود که در سال ۱۹۶۰ از ایران به لبنان مهاجرت کرده بود. همان‌طور که در مباحث پیشین بیان شد تلاش‌های فراوان وی در زمینه ارتقای جایگاه اجتماعی و سیاسی شیعیان لبنان منجر به افزایش محبوبیت صدر در میان جمعیت شیعیان این کشور گردید. به همین دلیل نیز موسی صدر به یکی از موثرترین بازیگران در تأسیس حزب الله مبدل گشت. در حقیقت، وی راه‌های تأسیس حزب الله را هموارتر ساخت؛ بدین معنا که در سال ۱۹۶۹ مجلس‌اعلای شیعیان لبنان به عنوان لابی به منظور احقاق حقوق شیعیان و پنج سال بعد (۱۹۷۴) حرکت المحرومین را با هدف توسعه اقتصادی و سیاسی شیعیان تأسیس کرد. افزون بر این، در سال ۱۹۷۵ با آغاز جنگ داخلی در لبنان موسی صدر به همراه مصطفی چمران اولین و بزرگ‌ترین شبه نظامی شیعه به نام امل را سازماندهی کردند که بسیاری از نیروهای آموزش دیده در آن در سالهای بعد از موسسان و رهبران حزب الله بودند. در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که پس از ربایش موسی صدر (۱۹۷۸)، تغییراتی در رویکردهای امل به وجود آمد که آنها توسط رهبر جدید آن «نبیه بری» ارائه شد، سبب بروز شکاف میان رهبران آن گردید. اعضای مذهبی‌تر که به مواضع رهبران حزب الله نزدیک بوده از امل جدا شده و به حزب الله پیوستند. این تحولات لبنان همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بود؛ در واقع انقلاب اسلامی

تأثیر مستقیمی بر شیعیان لبنان داشت. به عبارت دیگر، ایران نقش موثری در تحکیم و توسعه حزب الله لبنان داشت. گرچه ایران به لحاظ جغرافیایی با لبنان فاصله ای زیادی دارد، اما از بدو تاسیس حکومت جمهوری اسلامی در این کشور، به دلیل علقه های مذهبی و فرهنگی، پیوندهای تاریخی عمیق بیشترین تأثیر را بر شیعیان لبنان بر جای گذاشت. افزون بر قرابت ایدئولوژیک و مبحث مرجعیت و رهبری، پشتیبانی نظامی و امنیتی ایران از حزب الله لبنان از طریق کانال های مختلف نظیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مستشاران نظامی ایران در سوریه و لبنان، آموزش های اطلاعاتی و عملیاتی به تاسیس و توسعه حزب الله کمک شایانی نمود. در این میان، تلاش های ویژه سپاه جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. به دنبال حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، ایران از دولت سوریه درخواست کرد تا اجازه انتقال نیرو از سوریه به لبنان را بدهد. بنابراین پس از تصویب قانون در پارلمان، ایران در ابتدا یک تیپ ۵۰۰ نفری از سپاه پاسداران را به سوریه اعزام کرد (پیرامون تعداد تیپ اول اعزامی دیدگاه واحدی وجود ندارد؛ به زعم بعضی از کارشناسان تعداد آنها از ۳۰۰ تا ۵۰۰ متغیر است). به تدریج این تعداد به ۱۵۰۰ تن رسید که در برخی از روستاهای کوچکتر در دره بقاع مستقر شدند (Lob, 2013: 134). همچنین دولت سوریه اجازه داد واحد تدارکات و پشتیبانی ایران با عبور از مرزهای سرزمینی سوریه به لبنان انتقال یابند. بدین ترتیب، مستشاران نظامی سپاه پاسداران با همکاری دیپلمات های ایران و همچنین حمایت برخی از مقامات سوری تلاش های خویش را برای تاسیس حزب الله شدت بخشیدند. در این راستا، «دیپ» اظهار داشت که «در واقع تا پیش از ورود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، ... حزب الله صرفا به عنوان یک ایده در مکتوبات علامه محمدحسین فضل الله وجود داشته است» (Deeb, 1988: 692). بر این اساس به سرعت، نفوذ سپاه پاسداران در تاسیس حزب الله لبنان آشکار شد. در واقع، فعالیت ها و پشتیبانی های سپاه در لبنان همه زمینه ها را اعم از فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی را دربر می گرفت. به عنوان مثال این نهاد در لبنان در تقویت روحیه جهادی در بین شیعیان لبنان و سپس توسعه آموزش های نظامی آنها نقش بسزایی داشته و همین امر به نوبه خود نمونه بارزی از نفوذ گسترده و صادقانه ایران در لبنان تلقی می شد. به طوری که «بایمن» در کتاب «ارتباطات مرگبار»^{۱۴} خاطرنشان ساخت: هنگامی که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وارد لبنان شد، پایگاه اولیه آن در دره بقاع به «عالم صغیر ایران انقلابی» تبدیل شد. همچنین یک نمونه بسیار تأثیرگذار سپاه در لبنان می توان به این نکته اشاره کرد که مستشاران نظامی سپاه افزون بر آموزش نظامی و تقویت توان رزمی، به تحکیم روحیه جهادی و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در میان رزمندگان حزب الله می پرداختند. به بیان دیگر، پس از ورود سپاه به لبنان منطقه بقاع و بعلبک به ایران کوچک انقلابی تبدیل شد که به وضوح تصاویر امام خمینی (ره) مشاهده می گردید و اخبار ایران در لبنان منعکس می شد و حزب الله نظریه ولایت فقیه مطلقه و رهبری امام خمینی (ره)، مبارزه با اسرائیل و امریکا و فرهنگ شهادت طلبی و نظایر آن را پذیرفت. شایان ذکر است که سپاه پاسداران از همان بدو ورود به لبنان به طور مستقیم در عملیات نظامی مشارکتی نداشته و تنها در قالب امور مستشاری و آموزشی فعالیت نموده و در سایر امور شرکت نمی کرد. به عبارت دیگر، هدف اصلی ماموریت ایران و به ویژه سپاه تلاش برای تاسیس بنیادهای سازمانی و زیربنای فکری و نظامی یک نهاد جدید شیعی در لبنان با اولویت قرار دادن آموزش های مذهبی و نظامی بود. بر این اساس می توان اذعان کرد نفوذ ایران در ساختار تشکیلاتی حزب الله به وضوح قابل رویت است. به عنوان نمونه، شورای حزب الله که اصلی ترین نهاد تصمیم گیری حزب الله به شمار می رود، شامل یک یا دو نماینده عالی رتبه سپاه یا سفارتخانه های بیروت یا دمشق بود (Samii, 2008: 37) و مقامات مذکور در مواردی که به مشاوره استراتژیک ایران احتیاج داشتند با مقامات حزب الله ارتباط مستقیم برقرار می کردند. طیف گسترده ای از عوامل ایدئولوژیک و استراتژیک سبب پیوند عمیق میان ایران و حزب الله لبنان گردید. چنانچه روابط ایران و حزب الله را در دو دسته مورد بررسی قرار گیرد می توان اظهار داشت دهه اول روابط این دو غالبا متأثر

¹⁴ Deadly Connections (p.92)

از آرمانهای انقلاب اسلامی ایران تداوم یافت. به عبارت دیگر مرحله اول روابط دوجانبه بر رویکردهای ایدئولوژیک و آرمانگرایانه استوار بود و در واقع نمونه برجسته صدور انقلاب اسلامی ایران در حزب الله لبنان منعکس شد. همان طور که بیان شد ایران در شکل دهی به ایدئولوژی، ساختارهای بنیادین سازمان حزب الله تاثیر قابل توجهی داشت. با این حال، به تدریج با اوج گیری حزب الله و اتخاذ سیاست های واقع گرایانه به جای سیاست های آرمانگرایانه، در دهه دوم روابط دوجانبه، حزب الله و ایران شرکای استراتژیک در محور مقاومت قلمداد شدند. در خصوص این مرحله از روابط بایستی اظهار داشت که علی رغم کاهش وابستگی حزب الله به ایران، پیوند استراتژیک عمیقی میان آنها به ویژه پس از جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ و آغاز بحران سوریه در ۲۰۱۱ برقرار گردید. بنابراین ذکر این نکته خالی از لطف نیست که علاوه بر موفقیت ایران در صدور انقلاب، فعالیت های سپاه پاسداران در لبنان یکی از موفق ترین نمونه های تعامل فراملی و فرا سرزمینی به شمار می رود. در این راستا، نقش سپاه پاسداران در تاسیس حزب الله لبنان را می توان در نمودار ذیل ترسیم کرد:

نمودار (۵): نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در تاسیس و توسعه حزب الله



حمله اسرائیل به لبنان، اشغال بیروت و قتل عام اردوگاه های صبرا و شتیلا (۱۹۸۲)

پیش تبیین حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، لازم به ذکر است که اولین تجاوز زمینی این رژیم به لبنان در سال ۱۹۷۸ با عنوان «عملیات لیطانی» صورت گرفت. لذا در ابتدا به طور اجمالی و به منظور تبیین بهتر موضوعات آتی به این عملیات پرداخت

می‌شود. از زمان پایان جنگ شش روزه (۱۹۶۷)، گروه‌های جهادی فلسطین حملاتی را از جنوب لبنان آغاز کرده بودند که در نهایت منجر به انتقام جویی اسرائیل گردید و یکی از مهمترین آنها عملیات لیطانی (۱۹۷۸) تلقی می‌شود که به نوبه خود مقدمات اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ را فراهم نمود. این امر، با تحولات سیاسی در جهان عرب تصادم زمانی داشت. در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که پس از سفر «انور سادات» به بیت المقدس اشغالی، در جهت گیری‌های سیاسی جهان عرب تغییرات چشمگیری پدیدار گشت. به عنوان نمونه، با همکاری سازمان آزادیبخش فلسطین، «جبهه الصمود والتصدی»^{۱۵} تاسیس شد و همزمان با این رویداد، حملات اسرائیل به سازمان‌های جهادی فلسطین در لبنان نیز شدت یافت. لذا در ۱۱ مارس ۱۹۷۸، سه روز پیش از آغاز «عملیات لیطانی»^{۱۶}، یازده عضو سازمان آزادیبخش فلسطین با هدایت «دلال المغربي» در جریان عملیات «فدائیان شاطی (عملیات شهید کمال عدوان)»^{۱۷} ۳۴ اسرائیلی را به هلاکت رساند. همچنین در این عملیات دلال المغربي و هشت تن از هسته‌های این عملیات به شهادت رسیدند. در این راستا در ۱۴ مارس ۱۹۷۸، ارتش اسرائیل عملیات گسترده‌ای را علیه جنبش‌های جهادی فلسطین آغاز کرد و به منطقه وسیعی از جنوب لبنان یورش برد و اتاق عملیات یاسر عرفات در اردوگاه صبرا نیز که در اثر یورش اسرائیل آسیب دیده بود، بازسازی شد. در واقع، عرفات به منظور مقابله با آثار و پیامدهای توافقنامه «کمپ دیوید» میان مصر و اسرائیل در سپتامبر ۱۹۷۸ و توافقنامه صلح در ۲۶ مارس ۱۹۷۸ قاطعانه در چندین جبهه گام برداشت و موفقیت‌های دیپلماتیک و سیاسی زیادی را در راه فلسطین کسب کرد. وی روابط خویش را با متحدان اتحاد جماهیر شوروی (بلوک شرق)، امریکای لاتین، جهان اسلام و جنبش عدم تعهد مستحکم ساخت. همچنین عرفات با «ویلی برانت»؛ نخست وزیر وقت آلمان غربی، «برونو کریسکی»؛ نخست وزیر وقت اتریش (شایان ذکر است وی در سال ۱۹۸۰ رسماً سازمان آزادیبخش فلسطین را به رسمیت شناخت)، «آندریاس پاندر»؛ نخست وزیر وقت یونان دیدار کرد؛ به طوری که در سال ۱۹۸۱ وضعیتی کاملاً دیپلماتیک به سازمان بخشید. افزون بر این، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران وی به متحدی مهم و کلیدی نیز در خاورمیانه دست یافت. یاسر عرفات اولین رهبر فلسطینی بود که پس از انقلاب اسلامی به ایران سفر کرد و سفارت اسرائیل که با پیروزی انقلاب به سفارت فلسطین تبدیل شد، در اختیار سازمان آزادیبخش فلسطین قرار گرفت و برخی از رهبران و جوانان ایرانی در پایگاه‌های فلسطینی در اردن و لبنان آموزش دیدند. از سوی دیگر، به زعم رهبران سیاسی اسرائیل، عملیات دلال المغربي موسوم به «قتل عام جاده ساحلی»^{۱۸} به وضوح تمایل به خرابکاری و مقابله با روند صلح با مصر را نشان می‌داد. لذا در واکنش به این حمله، دولت اسرائیل تصمیم گرفت تا علیه زیرساخت‌های [اتروریستی] سازمان آزادیبخش فلسطین، مستقر در جنوب لبنان اقدام نظامی کند تا ساف را به آن سوی رودخانه لیطانی سوق دهد. بدین ترتیب، در طول چند روز ارتش اسرائیل توانست خود را به ساحل رودخانه لیطانی برساند.^{۱۹} بر این اساس، باید خاطر نشان ساخت که یورش ارتش اسرائیل در بامداد ۱۴ مارس ۱۹۷۸ با هدف نابودی پایگاه‌های ساف در جنوب رودخانه لیطانی و احیای امنیت از دست رفته در شمال فلسطین اشغالی صورت گرفت. شایان ذکر است که عملیات لیطانی هدف مهمتری نیز برای اسرائیل در برداشت؛ از جمله اطمینان از تداوم سرزمینی در جنوب لبنان به منظور همکاری با «ارتش جنوب لبنان»^{۲۰} (موسوم به ارتش مزدوران) به رهبری سرگرد «سعد حداد» و پس از وی «آنتوان لحد» انجام شد. به هر تقدیر، این عملیات علی‌رغم عقب نشینی

¹⁵ Arab Perseverance and Confrontation Front

¹⁶ Operation Litani in Hebrew: מבצע ליטני, 'Mivtsa Litani'

¹⁷ Coastal Road Massacr (Hebrew: טבח כביש החוף, 'Tevah Kvish HaHof')

¹⁸ <https://www.idf.il/en/minisites/wars-and-operations/operation-litani/> (2024/9/12)

¹⁹ در ۱۹ مارس ۱۹۷۸، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۴۲۵ را تصویب کرد و خواستار آتش بس و عقب نشینی نیروی اسرائیل از لبنان شد. اسرائیل در ماه ژوئن ۱۹۷۸ عقب نشینی خویش را پایان بخشید؛ در حالی که شبه نظامیان تازه تاسیس یونیفل و مسیحی با اسرائیل متحد شد و بعدها ارتش جنوب لبنان یا ارتش مزدوران را تشکیل دادند

و در منطقه مستقر شدند (https://ecf.org.il/issues/issue/1092)

ارتش اسرائیل در ۱۷ ژوئن همان سال و تأسیس ارتش جنوب لبنان و استقرار یونیفل در آن مقدمه‌ای برای تهاجم همه‌جانبه ارتش اسرائیل به لبنان و اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ به شمار می‌رفت. بر این اساس، در ابتدا لازم به ذکر است حمله به لبنان در سال ۱۹۸۲ با طرح صهیونیستی «اسرائیل بزرگ» از همان ابتدای تأسیس اسرائیل در برنامه‌های استعمارگران (فرانسه و بریتانیا) قرار داشت. چنان‌که «اسکار.ک.آر. رابینویچ» در کتاب «طرح یهودیان قبرس» می‌گوید: «مایلم به شما تذکر دهم، قبل از این که خیلی دیر شده باشد، هرازچندگاهی به برنامه «اسرائیل بزرگ» مراجعه کنید. برنامه «کنفرانس بال» باید شامل «اسرائیل بزرگ» یا واژه «اسرائیل و سرزمین‌های مجاور» باشد و گرنه بی‌معنی است، و نخواهید توانست ۱۰ میلیون یهودی را در سرزمینی به مساحت ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع بپذیرید» (گارودی، ۱۳۷۷: ۱۴۳). بر این اساس، اسرائیل که اساس و بنیاد آن با مهاجرت ناگهانی یهودیان به فلسطین بنیان و گسترش یافت، طی چند جنگ متمادی با دولت‌های عربی توانست قلمرو خود را گسترش دهد. تشتت آرا میان جهان عرب، خمودگی میان آنها و منافع استبدادی و شخصی حاکمان این کشورها، بازی‌ها و اشتباهات در یارگیری‌های بین‌المللی، کمک‌های متمادی و تمامی ناپذیر ابرقدرت‌ها به اسرائیل همه و همه باعث شده تا اعراب تا به اکنون نتوانند روبروی اسرائیل بایستند. در این میان تنها درگیری‌های چریکی و پراکنده رزمندگان فلسطینی بوده که توانسته تا حدود زیادی خواب آرام اسرائیل را به هم بزند. بخشی از رویارویی فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل از درون خاک لبنان صورت می‌گرفت. صهیونیست‌ها که از حملات فلسطینی‌ها به تنگ آمده بودند، سرانجام برای رویارویی با آنها وارد خاک لبنان شدند. در این راستا می‌توان اظهار داشت که در ۱۰ جولای ۱۹۸۱، ساف با موشک‌های کاتیوشا و گلوله‌های توپ ۱۳۰ میلی‌متری، شمال فلسطین اشغالی را بمباران کرد. نیروی هوایی اسرائیل (IAF) با حملات هوایی مقابله به مثل کرد اما قادر به پایان بخشی به این حملات نبود. در ۱۷ جولای همان سال، نیروی هوایی اسرائیل یورش گسترده‌ای را علیه تأسیسات نظامی ساف در مرکز بیروت آغاز کرد. پس از این یورش ساف به بمباران مواضع اسرائیل در شمال فلسطین اشغالی شدت بخشید و وادار به مهاجرت بسیاری از شهرک‌نشینان شمال آن به سوی جنوب همراه با زندگی چندین روزه آنها در پناهگاه‌ها کرد. به همین دلیل، به منظور جلوگیری از تشدید درگیری‌ها «فیلیپ حبیب» نماینده ایالات متحده در ۲۴ جولای ۱۹۸۱ با طرفین برای برقراری آتش‌بس مذاکره کرد. از جولای ۱۹۸۱ تا ژوئن ۱۹۸۲ مرز میان لبنان و فلسطین اشغالی آرام بود^{۲۰}. تا این که در ۳ ژوئن ۱۹۸۲ سفیر اسرائیل در بریتانیا ترور (اگرچه نافرجام بود ولی تأثیر بسزایی داشت) شد. این چنین بود که تاخت و تاز اسرائیلی‌ها به لبنان از سال ۱۹۷۸ آغاز شد و در سال ۱۹۸۲ به اشغال بیروت انجامید. هدف اعلام شده اسرائیل از این تهاجم، اخراج رزمندگان فلسطینی از لبنان بود، اما هدف اصلی روی کار آوردن یک رئیس‌جمهوری مسیحی طرفدار اسرائیل در لبنان و کاستن از قدرت نظامی و سیاسی سوریه بر این کشور بود. هدف اول تا حدی به دست آمد، اما هدف دوم تأمین نشد، بنابراین رژیم صهیونیستی لبنان را تا سال ۲۰۰۰ تخلیه نکرد (Brennen, 2009). این بزرگترین عملیات رژیم صهیونیستی بود که با پشتیبانی نظامی آمریکا، انگلیس و فرانسه با هدف دور کردن فلسطینی‌ها از مرز تا عمق ۴۰ کیلومتری و نابودی شاخه نظامی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بود. به این ترتیب، عملیات «صلح برای الجلیل»^{۲۱} در سال ۱۹۸۲ موسوم به «جنگ اول لبنان»^{۲۲} از سوی ارتش اسرائیل با هدف نابودی تأسیسات نظامی ساف در جنوب لبنان آغاز شد و بیش از سه ماه استمرار داشت و در نهایت ارتش اسرائیل را به بیروت و اشغال آن رسانید. به عبارت دیگر، تجاوز به خاک لبنان نیازمند بهانه‌ای بود تا به عنوان عکس‌العمل (پاسخ تلافی‌جویانه) اسرائیل و نه یک تجاوز ناگهانی جلوه نماید. بنابراین بلافاصله پس از ترور نافرجام «شلومو آگف»؛ سفیر اسرائیل در انگلیس، تل‌آویو حمله همه‌جانبه‌ای را به لبنان آغاز کرد. در همان سال (۱۹۸۲)، «بشیر جمیل»^{۲۳} که تازه به عنوان

²⁰ <https://www.idf.il/en/minisites/wars-and-operations/first-lebanon-war/> (2024/06/08)

²¹ Operation Peace for Galilee (Hebrew: שלום הגליל, 'Shalom HaGalil')

²² the First Lebanon War (Hebrew: מלחמת לבנון הראשונה, 'Milhemet Levanon HaRishona')

²³ Bachir Pierre Gemayel

ریاست جمهوری لبنان انتخاب شده بود و مواضعی نزدیک به اسرائیل داشت، ترور شد. چند روز بعد نیروهای اسرائیل غرب بیروت را اشغال کردند و دو روز بعد فالانژیستهای لبنان اردوگاه آوارگان صبرا و شتیلا را در غرب بیروت به دستور مستقیم «آریل شارون»؛ وزیر دفاع وقت اسرائیل، مورد حمله قرار دادند و جان تعداد زیادی از آوارگان فلسطینی را گرفتند (پور قیومی، ۱۳۸۷: ۲۷۰). در حقیقت، اسرائیلی‌ها به دلیل تهدید وضعیت خود به عنوان اقلیت در خاورمیانه، در صدد نجات مسیحیان [مارونی] لبنان برآمدند. پیوند بین اسرائیل و مارونی‌ها از دهه ۱۹۳۰ ادامه دارد یعنی از هنگامی که برخی از رهبران برجسته مارونی از تاسیس «وطن مسیحی» مشابه «ارض موعود» یهودیان در اعلامیه بالفور پشتیبانی کردند (Kerr, 1973:248-249). بدین ترتیب، اسرائیل به دنبال این هدف بود که به دنبال این تجاوز نظامی خویش، لبنان دومین کشوری باشد که پیمان صلح با اسرائیل را امضا می‌کند. به بیان دیگر، دو هدف عمده در حمله اسرائیل به لبنان و قتل عام اردوگاه‌های صبرا و شتیلا در غرب بیروت به وضوح آشکار بود: نخست، خروج پایگاه‌های ساف از لبنان و نابودی تاسیسات نظامی آن و دوم، نجات و بقای مسیحیان لبنان در برابر مسلمانان این کشور. به منظور تحقق اهداف فوق‌الذکر، در ۶ ژوئن ۱۹۸۲ حمله همه‌جانبه اسرائیل به لبنان آغاز گردید اما علاوه‌بر عامل خارجی (تجاوز اسرائیل) رویداد دیگری نیز در صحنه داخلی لبنان به وقوع پیوست که زمینه تحقق اهداف اسرائیل را فراهم کرد. در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲، بشیر جمیل؛ رئیس‌جمهوری منتخب لبنان ترور شد. وی رهبر «قوات اللبنانیة» شاخه نظامی حزب فالانژ (کتاب) بود. در روز بعد ترور ارتش اسرائیل با بهانه حفظ امنیت شهر به بیروت غربی حمله کرد و اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی؛ صبرا و شتیلا را محاصره کرد و همه راه‌های منتهی به این دو اردوگاه را بستند و از خروج ساکنان آن جلوگیری نمودند و صبح روز ۱۶ سپتامبر ارتش اسرائیل به شدت به بمباران اردوگاه‌های صبرا و شتیلا اقدام کرد. شایان ذکر است که دو هدف مذکور به طور کامل تحقق نیافت و اشغال لبنان تا سال ۲۰۰۰ استمرار یافت. در اینجا بایستی به این امر اذعان کرد که ظهور حزب الله به طور کلی معادلات داخلی، منطقه‌ای و حتی بین‌المللی را تغییر داد. در خلال سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ تحولات سیاسی متعددی در سطح منطقه و بین‌الملل به وقوع پیوست که منجر به دگرگونی در بطن جامعه لبنان و به طور خاص جامعه شیعیان این کشور گردید و آنها را از احزاب چپ متمایز ساخت. از جمله این تحولات مسئله ربایش امام موسی صدر، حملات اسرائیل در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ و همچنین پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بود. یکی از پیامدهای این تحولات، تولد و ظهور حزب الله در عرصه داخلی لبنان بود. در واقع، آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک الگوی منحصر به فرد و موفق برای محرومین و مستضعفین جهان در سراسر جهان معرفی شد و جهان بینی متفاوتی برای نظام دو قطبی آن زمان (امریکا و شوروی) ارائه داد. لذا ظهور حزب الله در عرصه داخلی لبنان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و با الهام از آرمان‌های انقلاب اسلامی پا به عرصه تحولات داخلی لبنان گذاشت. مع الوصف، حمله این رژیم به لبنان به مثابه کاتالیزوری برای مقاومت اسلامی عمل کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شیعیان لبنان که سال‌ها بود از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حاشیه قرار داده شده بودند، این امید را به دست آوردند که مبارزه‌های مستضعفین علیه ظلم می‌تواند به موفقیت برسد. بدین ترتیب، بین سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۳ حزب الله لبنان به منظور مقابله با اشغالگری اسرائیل شکل گرفت.

تاسیس حزب الله لبنان (۱۹۸۲)

همان‌طور که قبلاً گفته شد، علما و فقهای شیعه که بذرهای اولیه حزب الله را به صورت مسقیم یا غیرمستقیم کاشتند. امروزه برخی از این شخصیتها ترور شده یا برخی ربوده شده‌اند و نیز گروهی رانده یا اسیر شده‌اند. از نظر زمانی تاسیس حزب الله هر چند بین

علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و تحول | گرجستان



حضور امام موسی صدر در لبنان با تاسیس حزب الله و اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ فاصله زمانی زیادی وجود داشت، اما راه اندازی حرکت المحرومین و شاخه نظامی آن افواج المقاومة اللبنانية (امل) توسط امام موسی صدر تاثیر عمیقی در تغییر جامعه شیعه (سیاسی شدن شیعیان) و کشور لبنان گذاشت. همچنین باید به نقش علمایی مانند سیدعباس موسوی نیز اشاره کرد که به تاسی از حرکت امام موسی صدر در دهه ۶۰ میلادی روانه نجف شدند و نزد سید محمد باقر صدر تلمذی کردند. در مقایسه با امام موسی صدر که دارای گرایش سیاسی محض بود علامه محمدحسین فضل الله به تعلیم ابعاد سیاسی آشکار گرایش داشت. وی فعالیت خود را همزمان با امام موسی صدر آغاز کرده بود اما تقدیر موسی صدر این بود که در سال ۱۹۷۸ ربوده شود و علامه فضل الله همچنان به فعالیت خود ادامه بدهد. شایان ذکر است که سید محمدحسین فضل الله پس از بازگشت از نجف در سال ۱۹۶۶ با راه اندازی فعالیتهای خیریه در مناطق فقیرنشین بیروت (محلله هایی که شیعیان جنوب و بقاع در آنجا اقامت داشتند) و حمایت از داشتن قدرت و فعالیت سیاسی به عنوان ابزار دفاع و محافظت از اسلام که سیاست سنتی اطاعت و فرمانبرداری شیعیان را تحت تاثیر خود قرار می داد، موقعیت دینی ممتازی کسب کرد. او به عنوان یک شخصیت محوری جامعه شیعیان لبنان با داشتن نفوذی به مراتب بیش از جنبشهای دینی مثل انجمن دانشجویان مسلمان (سازمان پوششی حزب الدعوه) و اعضای حزب الدعوه به مثابه منبع مهمی برای مشروعیت و توسعه حزب الله بود (Kramer, 1990: 122). در اینجا بایستی به این نکته اشاره کرد که از بین اولین کسانی که به حزب الله پیوستند، روحانی جوانی به نام سیدحسن نصرالله بود که در آینده به یکی از اشخاص برجسته در تشکیلات حزب الله و در سطح بین المللی تبدیل شد. اگرچه درباره ریشه های تاسیس حزب الله متفاوت است. اما آنچه در میان اکثر منابع مشترک است، پژوهشگران و کارشناسان، تشکیل حزب الله را در سه مرحله دانسته اند:

- **مرحله اول:** پیش از سال ۱۹۸۲؛ تاسیس جنبشی فعال، منسجم و قوی در جامعه شیعیان لبنان از طریق روحانیونی که از نجف، عراق یا از ایران به لبنان آمدند. این مرحله پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، شکل گرفته که به تاسی از آن به تاسیس (کمیته های پشتیبانی از انقلاب اسلامی) پرداخته و روسای آنها با رهبری انقلاب ایران ارتباط برقرار کردند تا با تدوین یک چارچوب اسلامی همه گروه های متفرق اسلامی را با هم متحد سازد.
- **مرحله دوم:** تاسیس پنهانی در سال ۱۹۸۲؛ پس از حمله اسرائیل به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲، مقامات جنبش امل اسلامی نیروهای خود را برای تاسیس سازمان یا حزبی که قادر به مقابله با تهاجم اسرائیل باشد، با جنبش اسلامی تازه تاسیس ادغام کردند تاسیس «حزب الله» گردید که در آن زمان هنوز علنی نشده بود.
- **مرحله سوم:** در فوریه ۱۹۸۵ به طور رسمی حزب الله اعلام موجودیت کرد؛ در یک کنفرانس مطبوعاتی که سخنگوی رسمی حزب (منشور حزب الله) را که «نامه سرگشاده» نامیده می شود، قرائت کرد.

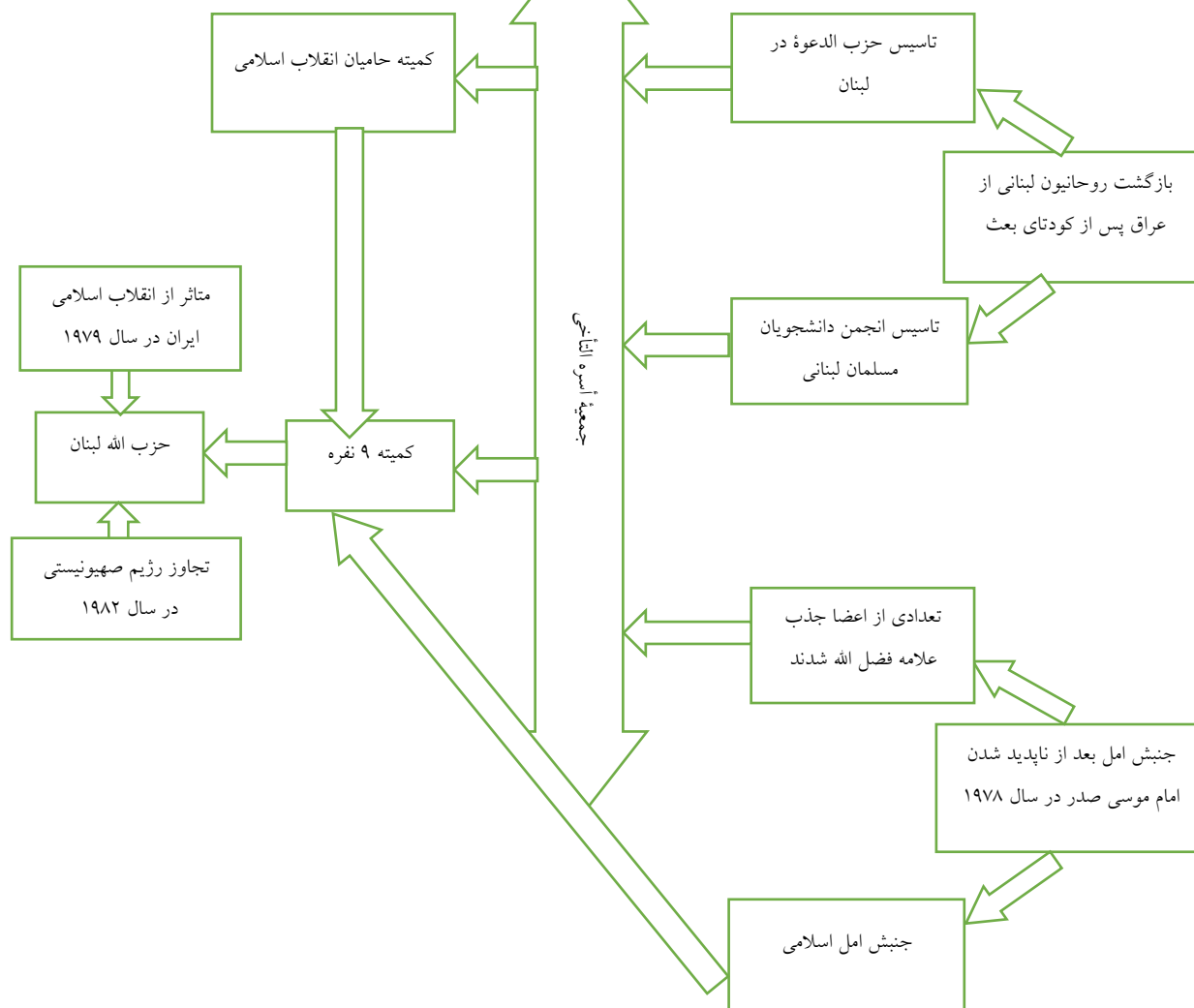
می توان اظهار داشت، حمله اسرائیل به لبنان و اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ با هدف اخراج سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) نقطه عطفی در تاسیس حزب الله بود. اما ریشه های آن در واقع به اندکی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ باز می گردد، هنگامی که اعضای حزب الدعوه اسلامی به همراه اعضای سابق جنبش امل و سایر گروه های شیعی «کمیته حامیان انقلاب اسلامی» را تاسیس کردند و کمیته مذکور در سال های آتی، به هسته های فکری و سیاسی و امنیتی حزب الله لبنان تبدیل شدند. در این راستا، «نورتون» با مطالعه و استناد به تاریخ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شیعیان در لبنان در دهه ۱۹۶۰، نتیجه گیری می کند که انگاره های انقلابی جوانان شیعه لبنانی که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته شده است و در نهایت به تاسیس حزب الله منجر شده است (El Zein, 2014: 121). هر چند هنوز درباره تاریخ شکل گیری رسمی حزب الله لبنان بین مورخان اختلاف وجود دارد و برخی آن را به سال ۱۹۸۲ و برخی دیگر به سال ۱۹۸۵ نسبت می دهند، به هر حال حزب الله لبنان حاصل همگرایی و



اتحاد مجموعه‌ای از نیروهای مبارز در صحنه نبرد با اسرائیل در لبنان بود و هسته اولیه آن از اعضا و نیروهای سازمان امل، سازمان جهاد اسلامی، اعضای حزب الدعوة که به رهنمود علامه سید محمد حسین فضل‌الله به این سازمان پیوستند و بخشی از اعضای جنبش فتح و به طور کل تمام جریان‌های سیاسی احتمالی متأثر از انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته بود. به این ترتیب، همه نهادها و سازمان‌های مذکور بر این امر اتفاق نظر داشتند که احزاب و سازمان‌های موجود در صحنه سیاسی لبنان قادر به تحقق ایده‌ها و اهداف موردنظر خویش نیستند و لذا می‌بایست با الهام از تجربه انقلاب اسلامی ایران به تاسیس نهادی جدید اقدام کرد که توانایی محقق‌سازی اهداف خویش را داشته باشد. به این ترتیب، پس از تدوین طرح نهایی، نه نفر را نمایندگان خود برگزیدند. در این زمینه، بعدها سید حسن نصرالله خاطر نشان ساخت کادر رهبری در ابتدای تاسیس آن متشکل از ۹ عضو [کمیته ۹ نفره] بود: سه نفر از آنها از امل جدا شده، سه نفر از حزب الدعوة الاسلامیه آمده و سه نفر نیز روحانیان مستقلی بودند که به هیچ یک از جنبش‌های موجود وابستگی نداشتند^{۲۴}. در این راستا، به منظور تبیین بهتر عوامل موثر بر تاسیس و گسترش حزب الله لبنان، در نمودار ذیل، مدل ظهور حزب الله لبنان ترسیم شده است:

نمودار (۶): مدل ظهور حزب الله لبنان

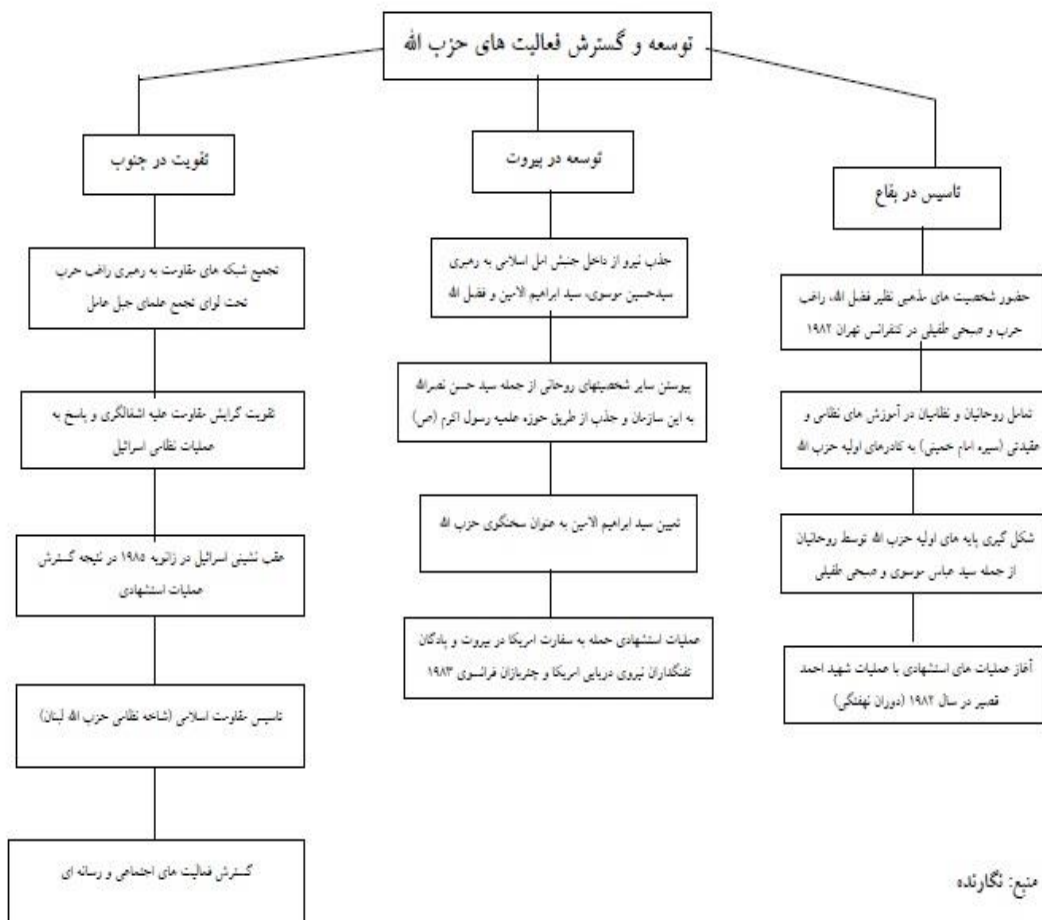
علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و تحول | گرجستان



در این زمینه بایستی اظهار داشت اگرچه ادغام جنبش امل اسلامی (منشعب از جنبش امل) در قالب شبکه ای از گروههای شیعی مثل حزب الدعوة، تجمع علماء المسلمین و انجمن دانشجویان مسلمان، به تولد حزب الله انجامید. اما باید متذکر شد که پایه جنبشهای شیعی که تحت عنوان حزب الله در یک تشکیلات سیاسی هم ادغام شدند، حوزه های علمیه شیعه در شهر مقدس نجف اشرف واقع در جنوب عراق در طول دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی است (ماگنوس، ۱۹۹۷). به طور کلی، توسعه پایگاه حزب الله و ریشه دواندن آن میان محافل شیعی که از بقاع شروع شد و از آنجا به بیروت و جنوب رسید، ایجاد ساختاری تشکیلاتی برای رهبری، ارشاد و اداره سازمان را امری گریزناپذیر کرد^{۲۵}. با توجه به موارد فوق الذکر، می توان زمینه های گسترش و توسعه فعالیت های حزب الله لبنان را در سه مرحله تبیین نمود: تأسیس حزب الله در بقاع؛ گسترش حزب الله به سوی بیروت و گسترش حزب الله به سوی جنوب. در همین راستا نیز فعالیت های این حزب به سه منطقه جغرافیایی بقاع، بیروت و جنوب تقسیم شده است که هر کدام تحت رهبری

یک شخصیت برجسته مذهبی که مقبولیت مردمی داشتند، هدایت می شد. در نمودار ذیل، مناطق جغرافیایی مذکور ترسیم شده است:

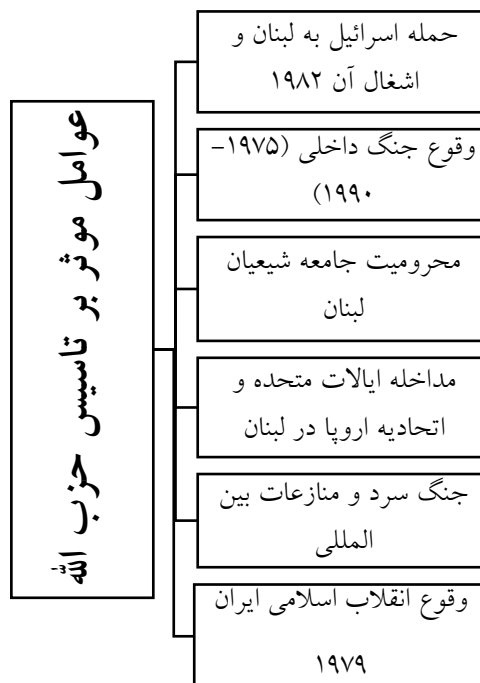
نمودار (۷): گسترش و توسعه فعالیت های حزب الله لبنان



در حقیقت، گسترش سریع محبوبیت حزب الله در سه منطقه (بقاع، بیروت، جنوب) در افزایش توان رهبران حزب الله در بسیج جامعه محروم شیعه از اشغالگری اسرائیل و وحدت بخشیدن شیعیان در قالب یک سازمان با هدف های مشخص و تشریح شده سیاسی نیز در گسترش و توسعه حزب الله موثر بوده است. این امر با ارائه راهکارهای واقع بینانه و منطقی برای حل بحران های سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی که شیعیان در سایه فقدان دولت مرکزی مقتدر و فشارهای ظالمانه جنگهای داخلی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، محقق شد. به هر تقدیر، حزب الله اگر چه به طور رسمی در سال ۱۹۸۵ اعلام موجودیت کرد اما از اواسط سال ۱۹۸۲ فعالیت‌های نظامی و سیاسی خویش را تحت لوای «مقاومت اسلامی» آغاز نمود. با توجه به مباحث پیشین، می‌توان گفت عوامل متعددی در تاسیس این جنبش تاثیر بسزایی داشتند که در نمودار ذیل مهمترین آنها مشاهده می‌شوند:

نمودار (۶): عوامل موثر بر تاسیس حزب الله



تصدی منصب دبیر کلی حزب الله لبنان (۱۹۹۳- تاکنون ۲۰۲۴)

از زمان انتصاب سید حسن نصرالله به عنوان دبیر کل حزب الله لبنان در سال ۱۹۹۲، و به طور خاص پس از آزادی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ موسوم به «پیروزی اول» و جنگ سال ۲۰۰۶ موسوم به «پیروزی دوم» سیدحسن نصرالله به عنوان رهبری مقتدر و پیروز در جهان اسلام به جایگاه رفیعی نائل گشت؛ به طوری که همواره در صدر افکار عمومی جهان، اخبار و رسانه‌ها، محافل دانشگاهی و علمی قرار دارد. به عنوان مثال سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، تجمع‌های عمومی، دیدارها و گفتگوهای وی با نخبگان سیاسی و فرهنگی سایر کشورها بلافاصله از طریق رسانه‌های بین‌المللی منتشر می‌شود و توجه نخبگان منطقه‌ای و بین‌المللی را برای واکنش به سخنان نصرالله به خود جلب می‌نماید. در این راستا، امروزه سید حسن نصرالله علاوه بر آنکه از محبوبیت گسترده در کشورهای عربی و به طور کلی در عرصه جهانی برخوردار است؛ به عنوان یکی از چهره‌های کلیدی در سیاست منطقه‌ای و بین‌الملل به شمار می‌رود. به عنوان مثال نصرالله به طور منظم با نمایندگان دولت‌ها ملاقات می‌کند و حتی در سال ۲۰۰۰، وی با «کوفی عنان» دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد در مورد عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان براساس قطعنامه ۴۲۵ مذاکره کرد. به طور کلی، می‌توان

دوران تصدی سید حسن نصرالله به سمت دبیرکل حزب الله لبنان را در سه مرحله تقسیم بندی کرد (GHADDAR, 2019: 4-6):

۱. سال های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۶

سید حسن نصرالله در دوران جوانی به «حرکت المحرومین» به رهبری امام موسی صدر پیوست. در سال ۱۹۷۶، وی برای تحصیل در حوزه به نجف سفر کرده و بعد از سه سال به لبنان بازگشت و به امل شاخه نظامی حرکت المحرومین پیوست اما پس از مدتی به دلیل تغییرات و اختلافاتی که درون سازمان امل به وجود آمد، آن را ترک کرد و به حزب الله که در آن زمان در حال شکل گیری بود، پیوست. نصرالله پس از سال پیوستن به حزب الله در ۱۹۸۵ مسئولیت مختلفی را در این حزب در بیروت عهده دار شد و دو سال بعد (۱۹۸۷) به عنوان رئیس شورای حزب الله منصوب گردید. سید حسن از بدو ورود به حزب و در جوانی به مناصب عالی آن را دست یافت؛ به طوری که از مقام دوم سازمان یعنی شیخ نعیم قاسم نیز پیشی گرفت و پس از ترور سید عباس موسوی در سال ۱۹۹۲ به عنوان دبیرکل حزب الله منصوب گردید. در میان جمعیت شیعیان لبنان، سید حسن نصرالله به عنوان رهبری کارزماتیک از جذابیت ویژه ای برخوردار است و به عنوانی شخصیتی صادق القول در میان جهان عرب شهرت دارد. این صفات از موفقیت های بسیار که نصرالله به عنوان رهبر حزب الله در عرصه های داخلی و منطقه ای و بین المللی به عنوان قهرمان و رهبر مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل کلامی و درایت و هوشیاری خویش در سطح منطقه ای و بین المللی به عنوان قهرمان و رهبر مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل شناخته شده است. افزون بر این، آنچه بر افزایش محبوبیت نصرالله در میان آحاد جامعه لبنان صحنه گذاشت، شهادت فرزند وی، «سید هادی نصرالله» در سال ۱۹۹۷ در «عملیات انصاریه» بود. در سال ۲۰۰۰ نیز پس از آزادسازی جنوب لبنان از اشغال اسرائیل، جایگاه خود را به عنوان یک رهبر برجسته در جهان عرب تثبیت کرد. اوج این محبوبیت و برجستگی را می توان در پایان جنگ ۳۳ روزه لبنان مشاهده نمود؛ هنگامی که نصرالله پس از عبور از یک جنگ تمام عیار با اسرائیل، نتیجه آن را به عنوان «پیروزی الهی» تعبیر کرد. پس از این جنگ، حزب الله و نصرالله به دو عنصر جدایی ناپذیر تبدیل شدند. لذا همان طور که در مباحث پیشین مطرح گردید، برای تبیین اندیشه سیاسی سید حسن نصرالله بایستی به ساختار حزب الله و بالعکس توجه ویژه ای مبذول داشت. در راستای جایگاه نصرالله در میان آحاد جامعه لبنان و جهان اسلام، «لینا خطیب» و همکاران اظهار داشتند که تلاش های ارتباطی حزب الله [و نصرالله] مبتنی بر استراتژی دوگانه بازاریابی سیاسی و رویکرد تحریک فرهنگی برای بسیج توده ها با تکیه بر نمادها، تصاویر و زبان خاص است (Khatib, Matar, Alshaer, 2014). این استراتژی سبب تبدیل نصرالله به از یک مرجع دینی به نماد اصلی حزب الله لبنان گردیده؛ به طوری که سخنرانی های وی از طریق اکثر رسانه های دیداری لبنان و سراسر جهان نیز پخش می شود و همچنین وی را به عنصر کلیدی هدایت مبارزه علیه اشغالگری اسرائیل مبدل ساخته است. علاوه بر این، بیشتر آهنگ ها و فیلم هایی که در مورد موضوعات مربوط به مقاومت است حاوی سخنرانی های نصرالله هستند و اعضای حزب نه تنها در مصاحبه ها و مقالات از آن نقل قول می نمایند؛ بلکه سبک استدلالی خویش را نیز از سخنان نصرالله به عاریت گرفته اند. در این راستا، همان طور که گفته شد «نیکولاس نوئس» سخنرانی های نصرالله را به عنوان «صدای حزب الله» قلمداد نمود. در واقع، سخنان نصرالله می توانند به عنوان ترکیبی از ساختارهای گوناگون ایدئولوژیک حزب الله مشاهده شوند یا آنکه توسط «سعد» از آنها به عنوان استراتژی های نوشتاری یاد شود (Saade, 2016: 160-167). به طور کلی، بایستی اذعان کرد که سید حسن نصرالله در چهارده سال نخست حضور خود در حزب الله در سمت دبیرکل، در تمامی سطوح شخصیتی سرآمد بود: پروراندن تصویر او به عنوان رهبر شجاع و صادق، فصاحت و بلاغت کلام وی در جذب مخاطبین و مخاطب قرار دادن مردم، اعتماد بنفس و تخصص و تسلط وی در امور نظامی و غیر نظامی و چشم انداز منحصر به فرد وی در تحقق اهداف و وعده ها و نظایر آن. در حقیقت، در طول این دوره، اقدامات و واکنش هایی

که همزمان رزمندگان حزب الله در صحنه نبرد با اسرائیل و نصرالله در سخنرانی هایش به نمایش گذاشت، چهره سیدحسن نصرالله را به یک چهره شاخص و محبوب در جهان عرب و در سطح بین‌الملل مبدل ساخت.

۲. سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱

بسیاری از مردم خاورمیانه، نصرالله را چهره‌ای قهرمان می‌دانند که قادر است با صلابت و اقتدار در برابر اشغالگری اسرائیل ایستادگی کند. حزب الله نشان داد که توانست با مقاومت و ایثار رزمندگان، اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی کند و به ۲۲ سال اشغالگری اسرائیل در جنوب لبنان (سال ۲۰۰۰) پایان دهد. بر این اساس، پیروان سید حسن نصرالله با پیروزی حزب الله در جنگ تموز (جنگ ۳۳ روزه) در تابستان سال ۲۰۰۶ در برابر اسرائیل، به دنبال موفقیت پیشین یعنی عقب‌نشینی و خروج اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ روحیه مضاعفی گرفتند. همچنین، تصویر نصرالله را به عنوان پیروز جنگ و ناجی لبنان معرفی گردید. در این راستا، در یکی از مستندهای شبکه المنار به نام «العبایا» پیرامون سید حسن نصرالله، خانم «ریم حیدر» چنین اظهار داشت: من از سید حسن می‌خواهم هنگامی که این بحران [جنگ] به پایان رسید، عبای خویش را در حالی با آن از من و فرزندان، خواهر و برادرانم و سرزمینم دفاع می‌کرد، [به من اعطا کند] شاید بتوان قطعات آن را در میان مردم توزیع کرد تا آنها بتوانند بخشی از سخاوت، افتخار و عزت آن را بدست بیاورند. نصرالله پس از پایان جنگ (۳۳ روزه)، در نمایشی بی‌نظیر عبای خویش را برای خانم «ریم حیدر» فرستاد. از سوی دیگر، پس از عملیات رضوان (تبادل اسرا) در سال ۲۰۰۹، حزب الله تبدیل به «قدرتمندترین جنبش سیاسی در لبنان» شناخته شده است. تحت رهبری دبیر کل حزب الله لبنان، سید حسن نصرالله، این حزب با حمایت از جایگاه دولت در ارائه خدمات کم‌هزینه یا خدمات رفاهی از جامعه شیعیان لبنان پشتیبانی گسترده‌ای انجام داده است؛ به طوری که نظرسنجی مرکز PWE در ماه فوریه ۲۰۱۰ نشان داد که بالغ بر ۹۷ درصد شیعیان لبنانی دیدگاه بسیار مطلوبی نسبت به حزب الله دارند (Intelligence and Terrorism Information Center, 2008). پس از جنگ ۳۳ روزه میان حزب الله و اسرائیل، بسیاری از مناطق لبنان از جمله مناطق شیعه‌نشین این کشور را به طور کلی نابود ساخت؛ بنابراین به منظور تحقق وعده‌های دبیر کل حزب الله؛ سید حسن نصرالله بازسازی و احیای مناطق آسیب‌دیده آغاز شد. همانند درگیری‌های پیشین (سال ۲۰۰۰ و قبل از آن) «سازمان بازسازی و توسعه حزب الله موسوم به «جهاد البنا» به لحاظ فنی مسئولیت بازسازی این مناطق را بر عهده داشت. لذا در مراحل اولیه جهاد البنا عملیات آوار برداری را آغاز و با اتاق فکر حزب الله و سایر نهادهای مرتبط در برآورد خسارات و بازسازی مناطق آسیب‌دیده همکاری نمود. این امر، سبب افزایش محبوبیت و اعتماد نصرالله در میان جامعه شیعیان لبنان و حتی فراتر از آن شده است. به گفته رادیو ملی «گای راز»^{۲۶} نصرالله به عنوان قهرمان در سراسر جهان عرب دیده می‌شود؛ رهبری که قادر به تحمیل ضربه بر پیکر اسرائیل است (Raz, 2006). افزون بر عملکرد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حزب الله و به تبع آن نصرالله در جامعه لبنان، علی‌رغم اینکه وی مقام رسمی و سیاسی ندارد، اما از چهره‌های مهم در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی لبنان به شمار می‌رود. در این راستا، «ولید فارس»، کارشناس تروریسم اظهار می‌دارد: [نصرالله] به عنوان یک چهره مسیحایی دیده می‌شود؛ بسیار بالاتر از هر مقام در لبنان است. لذا به طور خاص پس از جنگ ۳۳ روزه، براساس گزارش شورای روابط خارجی آمریکا، نصرالله، حزب الله را به یک قدرت سیاسی مسلط در لبنان تبدیل کرده است (Kaplan, 2010)؛ تا جایی که در سال ۲۰۰۸ این حزب توانست در تصمیم‌های سیاسی «توافقتنامه دوحه» (۲۰۰۸) نقش مهمی را ایفا کند. به هر تقدیر، مجموعه‌ای از رقابت‌های سیاسی چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی در دهه‌های مختلف سال ۲۰۰۰، سبب گردید جایگاه سید حسن نصرالله را به عنوان یکی از قدرتمندترین رهبران

²⁶ National Public Radio's Guy Raz

سیاسی در عرصه داخلی لبنان تحکیم بخشد. جنگ تموز ۲۰۰۶ بین حزب الله و اسرائیل با پیروزی سیاسی و نظامی این حزب به پایان رسید. لازم به ذکر است که این پایان این جنگ به زعم برخی کارشناسان پیروزی مطلق برای حزب الله نبود اما از آنجا که حزب الله با در اختیار داشتن منابع محدود برابر اسرائیل تا دندان مسلح، در عرصه نظامی و بعد از آن در عملیات تبادل اسرا (عملیات رضوان) و تاثیرگذاری در مفاد «قطعهنامه ۱۷۰۱»، به پیروزی دست یافته بود و قدرت مقاومت حزب الله را در برابر اسرائیل افزایش داد. همچنین، اختلافات داخلی حزب الله با دولت لبنان در سال ۲۰۰۸ منجر به واگذاری اختیار حق وتوی دولت در کابینه به حزب الله شد (Beckmann, 2019). شایان ذکر است که حزب الله حتی پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۰۹، نیز در جریان گفتگوها و توافق هایی که با سعد الحریری؛ نخست وزیر وقت لبنان صورت گرفت، حق وتو در کابینه را حفظ کند. لذا در پایان سال ۲۰۰۹، دولت وحدت ملی (به ریاست سعد الحریری) لایحه ای را تصویب کرد که سلاح حزب الله را تایید می نمود. رویداد دیگری که بر نقش سیاسی سید حسن نصرالله در سطح منطقه ای و بین المللی تاکید می کرد؛ می توان به شروع انقلاب های عربی موسوم به «بیداری اسلامی» در پایان سال ۲۰۱۰ و اوایل ۲۰۱۱ اشاره کرد. در خصوص جنبش های پس از بیداری اسلامی در منطقه، سید حسن نصرالله در یکی از سخنرانی خویش، تحولاتی را که در فضای سیاسی تونس، مصر و لیبی، بحرین و یمن پدید آمده، به نفع «محور مقاومت» و جنبش های ضد اسرائیلی در منطقه ارزیابی نمود و اذعان کرد این تحرکات موجبات تقویت جنبش های ملی و دولت هایی را فراهم می آورد که مخالف اسرائیل هستند و بنابراین جایگاه محور مقاومت در تحولات منطقه ای و بین الملل ارتقا می یابد. از سوی دیگر، همزمان با آغاز بیداری اسلامی در منطقه نظیر تونس، مصر، لیبی، بحرین و یمن، اعتراضات داخلی سوریه به نبرد مسلحانه و ظهور داعش در این کشور تبدیل شد و زیرا با حضور حزب الله در جنگ های سوریه به ویژه در نبرد «ببرود»، جایگاه این حزب را در عرصه منطقه ای نیز متحول ساخت و بدان ارتقا بخشید؛ که در مباحث آتی به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرد.

سال های ۲۰۱۱ تا کنون (۲۰۲۴)

همان طور که در مباحث فوق الذکر مطرح گردید، در اوایل سال ۲۰۱۱، سید حسن نصرالله در یکی از سخنرانی های خویش (روز شهید) اظهار داشت که بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا منجر به ارتقای جایگاه محور مقاومت در منطقه خواهد شد. اما آنچه نقش حزب الله را در تحولات منطقه ای ناشی از بیداری اسلامی در کشورهای مختلف برجسته تر ساخت، آغاز بحران سوریه بود. بنابراین، موضع حزب الله در آغاز بحران حمایت سیاسی از دولت بشار الاسد بود که مطالبه حقوق تظاهرات کنندگان که از طریق گفتگو و پرهیز از خشونت را شامل می شد. در واقع در این برهه زمانی، رفتار سیاسی سید حسن نصرالله نشان داد که حزب الله در قالب نقش میانجیگری بین طرفین درگیری ظاهر شده است و به دنبال راه حل سیاسی برای بحران سوریه است، اما مخالفان دولت اسد نپذیرفتند و به سقوط حکومت وی اصرار ورزیدند. دو ماه پس از آغاز بحران، اختلافات سیاسی داخل سوریه به تدریج به سمت مسلحانه شدن و ظهور داعش پیش رفت. بر این اساس، با توجه به اتحاد استراتژیک حزب الله و دولت سوریه از یک سو و همجواری لبنان و سوریه از سوی دیگر، در مواضع حزب الله نیز تغییراتی به وجود آمد. بدین ترتیب، نصرالله در سخنان خود اظهار داشت که حزب الله در موضع خویش در قبال جنبش ملی های براساس دو شرط عمل می کند که عبارتند از: شرط اول؛ موضع این نظام عربی از در مسئله منازعه عربی-اسرائیلی و نقش فلسطین به عنوان مسئله اصلی امت و شرط دوم، فقدان افق روشن در سطح اصلاحات داخلی و به عنوان دو عمل حیثیتی، ما مواضع خود را اتخاذ می کنیم، معیارهای ما واضح است... و معیارهای ما متفاوت نیست. سپس وی مواضع حزب الله را در قبال بحران سوریه این چنین ابراز کرد: حمایت سوریه از لبنان و مقاومت و مسئله فلسطین، موضع سوریه از پیش نویسنده امریکا و اسرائیل، انعکاس وقایع سوریه بر لبنان، بندهای اتفاق طائف، و مهم تر از همه هنوز هم اکثریت قابل توجه ملت سوریه همچنان از بشار اسد حمایت می کنند (مطر، ۲۰۱۳). چند روز بعد از این سخنرانی، همزمان با بحران سوریه،

هواپیماهای جنگی اسرائیلی حمله هوایی به تعدادی از پایگاه‌های داخل دمشق را آغاز کردند و برای دو مرتبه آنها مورد هدف قرار دادند و حضور حزب الله در نبرد سوریه نیز مزید بر علت بود. چندی بعد به مناسب روز مقاومت آزادی در تاریخ ۲۵/۵/۱۳۹۰ سیدحسن نصرالله اعلام کرد: «دیگر موضوع، مسئله مردمی که علیه نظام سوریه شورش کردند و موضوع اصلاحات نیست... ما در نظر می‌گیریم که تسلط گروه‌های مسلح بر سوریه یا استان‌های خاص آن و مخصوصاً آنهایی که در مجاورت لبنان واقع شده‌اند، تهدید بزرگی برای لبنان و شهروندان لبنانی تلقی می‌شود». در این مرحله حزب الله اعلام کرد که جنگ در سوریه به مثابه جنگ خویش است و در آن «با تمام قوا و توانش و هر کجا لازم باشد»^{۲۷} دفاع می‌کند. بعد از این گزارش‌های مداومی از تسلط ارتش سوریه با پشتیبانی و حمایت حزب الله در آزادسازی شهر القصیر و اطراف آن به طور کامل -که در مجاورت مرزهای لبنان واقع شده- منتشر شد و همچنین معارضان مسلح سوریه در تسلط بر این منطقه استراتژیک و معبر حیاتی قاچاق سلاح از لبنان به سوریه ناکام ماندند.^{۲۸}

لازم به ذکر است که نصرالله و حزب الله در سال‌های اخیر به ویژه در دوران بحران سوریه، به لحاظ جایگاه حزب در سطح ملی بسیار تغییر کرده است و با آن حزبی که در سالهای اولیه تاسیس و پس از عقب‌نشینی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ تفاوت آشکاری یافته است. این امر در بستر سیاسی و سخنرانی‌های نصرالله، قدرت نظامی و برنامه‌های داخلی (اجتماعی و فرهنگی) مشهود است. به هر تقدیر، سخنرانی‌های سید حسن نصرالله؛ دبیرکل حزب الله نقش مهمی در تقویت نقش حزب به عنوان یک جنبش مقاومت، مشروعیت آن به عنوان یک حزب سیاسی و نفوذ و توسعه آن در قالب یک بازیگر غیر دولتی ایفا می‌کند. به عنوان نمونه، نصرالله در هدایت مردم لبنان در شورش‌های سال ۲۰۱۹ این کشور نقش مهمی داشت؛ به طوری که حتی مسیحیان این کشور نیز از سخنان وی الهام گرفتند و به این ترتیب، از ورود شورش‌های این کشور به جنگ داخلی جلوگیری کرد. وی با درخواست استعفای دولت در سال ۲۰۱۹ مخالفت کرد و از دولت خواست تا به مطالبات معترضان پاسخ داده و اعتماد به دولت را به آنها بازگرداند. همچنین، پیرامون تاثیر سخنرانی‌های نصرالله بایستی اظهار داشت که در ژانویه ۲۰۲۰ پس از شهادت «سپهد قاسم سلیمانی» و همراهانش نیز ضمن تاکید بر خروج امریکا از خاورمیانه از «انتقام سخت» سخن به میان آورد و در سخنان خویش اظهار داشت که آنها «عمودی می‌آیند و افقی باز می‌گردند». در نتیجه جمله مذکور به لوگو تبدیل گردید و به سرعت در میان کاربران شبکه‌های اجتماعی انتشار یافت. از سوی دیگر، نصرالله پس از «انفجار بیروت» در اگوست ۲۰۲۰ نیز -که منجر به استعفای دولت حسان دیاب شد- نقش مهمی ایفا کرد. به این ترتیب که وی در یکی از سخنرانی‌های خویش اظهار داشت در صورت توافق همه گروه‌های سیاسی، حزب الله نیز آماده گفتگو درباره نظام سیاسی جدید در لبنان است. در واقع، سخنان نصرالله بر آمادگی این حزب پیرامون تغییرات عمیق تر سیاسی در این کشور صحنه می‌گذارد. به عبارت دیگر، وی معتقد است که چنانچه انگیزه و استقبال برای توافق در میان همه گروه‌های سیاسی لبنانی وجود داشته باشد، حزب الله از «اصلاحات سیاسی در وسیع‌ترین سطح» حمایت می‌کند. در پایان بایستی اظهار داشت که سید حسن نصرالله رهبری با نفوذ و قدرتمند است که قادر است با رهبری کاریزماتیک خویش، پیروانش را هدایت کند. وی از طریق سخنرانی‌هایش توانسته با مخاطبان خود، به ویژه جامعه شیعیان در لبنان و جنبش‌هایی که علیه ضد اشغالگری اسرائیل فعالیت می‌کنند، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ارتباط برقرار کند؛ به طوری که «دانیل. ال. بایمن»^{۲۹} از حزب الله به عنوان «قدرتمندترین جنبش سیاسی واحد در لبنان» نام می‌برد. این امر به «لبنانی شدن»^{۳۰} حزب الله نیز شهرت یافته است. در همین راستا می‌توان

^{۲۷} سخنرانی سید حسن نصرالله به مناسبت روز مقاومت و آزادی در تاریخ ۲۵/۵/۲۰۰۵ به آدرس اینترنتی زیر:

<http://www.almanar.com.lb/english/adetails.php?eid=95030&cid=23&fromval=1> (2/8/2024)

^{۲۸} For more information, see: Marisa Sullivan, Hezbollah in Syria, Institute for the Study of War, Middle East Security Report 19, April 2014

^{۲۹} Daniel L. Byman

^{۳۰} Lebanonization

گفت، مفاد توافقنامه دوحه (۲۰۰۸) مبنی بر حق وتوی حزب الله در دولت، حمایت مردمی از حزب الله، تلاش این حزب مبنی بر افزایش قدرت ملی و ایجاد یک کشور کاملاً مستقل، سبب ارتقای جایگاه آن به عنوان یک جریان سیاسی قدرتمند در عرصه سیاست لبنان می‌گردد. در حقیقت، از زمانی که سید حسن نصرالله به سمت دبیرکل حزب الله (۱۹۹۲) دست یافت، این حزب علاوه بر کسب پیروزی‌های متعدد در عرصه نظامی، در عرصه اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی نیز فعالیت‌های بسیاری را از خود به نمایش گذاشت؛ از جمله توسعه شبکه ماهواره ای و تلویزیونی المنار، «کشف‌المهدی»، «جهاد البننا»، «بانک قرض الحسن» و نظایر آن. همچنین در دهه‌های پیشین نیز، شکست اسرائیل در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶، مسئله تبادل اسرا در سال‌های ۱۹۹۸، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ جایگاه حزب الله را در عرصه سیاسی لبنان ارتقا بخشید.

نتیجه‌گیری

لبنان از جمله کشورهای خاورمیانه است که همواره و در طول قرن‌های متمادی و حتی تاکنون (۲۰۲۲) نقطه تلاقی همه مناقشات منطقه ای و حتی بین‌المللی بوده است. در دوران استیلای امپراتوری عثمانی بر لبنان، این کشور با منازعات مذهبی و فرقه ای مواجه گردیده و آتش اینگونه منازعات با مداخله خارجی به ویژه اروپا و امریکا شدت یافت. به طوری که در دوران قیمومیت فرانسه بر لبنان، نظام کنفسیونالیسم (توزیع قدرت سیاسی مبتنی بر مذهب) در این کشور نهادینه شد و امروزه نیز همچنان این نظام برقرار است. به زعم برخی از کارشناسان این شکل از حکومت به تقویت شکاف‌های سیاسی و اجتماعی میان فرقه‌های مذهبی لبنانی منجر شد و نقطه اوج آن در جنگ داخلی ۱۵ ساله این کشور پدیدار شد. این جنگ سرآغاز بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی در لبنان بود. اتفاق طائف منجر به پایان جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۹۰ گردید و به موجب این توافق حزب الله به عنوان جریان مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل به رسمیت شناخته شد و به همین دلیل نیز به عنوان تنها جریانی بود که می‌توانست مسلح باقی بماند. تقریباً بعد از دو دهه از پایان جنگ داخلی لبنان، تحولات گسترده ای در سطح ملی، منطقه ای و بین‌المللی پدیدار گشت که موجب تغییر در بسترهای سیاسی و اجتماعی و سخنرانی‌های سید حسن نصرالله شد. همان‌طور که «الآغا^{۳۱}» نشان داد این حزب به تدریج با نقش مشارکت فعال در سیاست‌های پارلمانی سازگار گردید. با تأکید مجدد حزب الله بر استثنای نظام طائفی در پایان جنگ داخلی بر اساس اتفاق طائف، حزب الله رشد چشمگیری داشته و عملکرد آن به سطوح اجتماعی نیز توسعه یافت. بدین ترتیب، به ارائه خدمات اجتماعی، آموزش و بهداشت و حتی سازماندهی کارهای زیربنایی و بازسازی پس از جنگ نیز پرداخت. همچنین جنگ داخلی (۱۹۷۵-۱۹۹۰)، یورش همه جانبه اسرائیل به لبنان، اشغال بیروت و کشتار اردوگاه‌های صبرا و شتیلا (۱۹۸۲)، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تصدی سید حسن نصرالله به دبیرکلی حزب الله لبنان و تأسیس حزب الله در ارتقای نقش وی در عرصه داخلی و منطقه ای سهم مهمی داشته است. از سوی دیگر، ذکر اهمیت وضع موجود بر فضای اندیشه و تفکر جهان عرب در زمان حیات نصرالله نیز در بروز اندیشه سیاسی وی خالی از لطف نیست. تحولات موجود در جهان عرب مانند صلح مصر و اسرائیل با امضای موافقتنامه کمپ دیوید (۱۹۷۸) از یک سو و تحولات داخلی لبنان از جانب دیگر بر ظهور یک تفکر جدید که بتواند پاسخگوی نیازهای عصر آن زمان باشد، صحنه می‌گذاشت. شکل‌گیری اندیشه سیاسی سید حسن نصرالله محصول پاسخگویی به کشور بحران خیز لبنان است. به بیان دیگر، جریان‌های فکری در خاورمیانه و جهان اسلام همواره در پاسخ به بحران‌های نظری و محرومیت‌ها و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دوره موجودیت یافته است و بر شکل‌گیری اندیشه‌ها و آراء اندیشمندان سیاسی و اجتماعی این منطقه نقش مهمی داشته است. بایستی اظهار داشت سید حسن نصرالله نیز از این قاعده مستثنی نبوده و شکل‌گیری

³¹ Joseph Elie Alagha

و گسترش اندیشه‌های وی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی محصول رویدادهای سیاسی، بحران‌ها و محرومیت‌های موجود در جامعه لبنان و به طور خاص شیعیان است. بر این اساس تحولات سیاسی و اجتماعی بر نشو و نما اندیشه‌های سیاسی سید حسن نصرالله موثر بوده و به تقویت جایگاه کمک‌شایانی کرده است.

منابع

- پور قیومی ایوب (۱۳۸۷). تاثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر سیاست خاورمیانه‌ای نومحافظه‌کاران/امریکا، انتشارات اعتدال، ۱۳۸۷
- خشان، هلال (۱۹۹۸)، *الاسلام و العصر/الحديث*، بیروت: مرکز الاستشارات و البحوث
- رانستروپ ماگنوس (۱۹۹۷)، *حزب الله در لبنان*، پایان‌نامه دکتری روابط بین‌الملل در دانشگاه سانت آندروز، اسکاتلند
- سعدون حماده (۲۰۰۸)، *تاریخ الشیعة فی لبنان*، مجلد الاول، الحكم الشیعی فی لبنان، دار الخیال، ۲۰۰۸
- قاسم نعیم (۱۳۸۶)، *حزب الله؛ خط مشی، گذشته و آینده آن*، ۱۳۸۶، ترجمه مهدی شریعتمداری، تهران: اطلاعات
- گارودی، روزه (۱۳۷۷)، *پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی*؛ ترجمه، نسرین حکمی؛ تهران: نشر وزارت ارشاد اسلامی
- مطر حسام (۲۰۱۳)، *حزب الله والتحول العربیة: المواقف والمنطلقات*، المركز الإستشاری للدراسات والتوثیق
- Abbas William Samii (2008), a Stable Structure on Shifting Sands: Assessing the Hizbullah-Iran-Syria Relationship, *the Middle East Journal* 62(1)
- Abisaab, Rula Jurdi and Malek Hassan Abisaab (2014), *The Shi'ites of Lebanon: Modernism, Communism and Hizbullah's Islamists*, (Syracuse University Press)
- Augustus Richard Norton (1985). *Changing actors and leadership among the Shiites of Lebanon*, the annals of American academy of political sciences, vol.428 (November 1985:p.121)
- Bashir Saade (2016), *Hizbullah and the Politics of Remembrance Writing the Lebanese Nation*, Cambridge University Press,
- Brennen, Lisa, (2009), *Hezbollah's Psychological Warfare Strategy against Israel*, Thesis, Monterey, Naval Postgraduate School, Monterey
- Christopher Beckmann (2019), *Hassan Nasrallah (1960-2019)*, see: <https://www.criticalthreats.org/people/hassan-nasrallah/narrative>
- David A. Kerr (1973), *the Temporal Authority of the Maronite Patriarchate, 1920-1958: A Study in the Relationship of Religious and Secular Power*, Dissertation, Oxford University
- Eben Kaplan (2010), *Profile: Hassan Nasrallah*, Council on Foreign Relations, August 11, 2010, <http://www.cfr.org/lebanon/profile-hassan-nasrallah/p11132>
- Eric Sander Lob (2013), *an Institutional History of the Iranian Construction Jihad: From Inception to Institutionalization (1979--2011)*. PhD Thesis, Princeton University
- Exporting the Iranian revolution to Lebanon: Iran and Hezbollah operate an extensive network of cultural and religious institutions as well as publishing houses. This network is used to inculcate Lebanese society,

primarily the Shi'ite community, with Iranian radical Islamic ideology, *Intelligence and Terrorism Information Center* at the Israel Intelligence Heritage & Commemoration Center (IICC), December 8, 2008

George Emile Irani (2008), *Spain, Lebanon and UNIFIL*, Working Paper 21/2008, Real Instituto Elcano, 20 May 2008

Georges Naccache (1983), *Deux négations ne font pas une nation!* in his book *Un rêve libanais: 1943-1972* (Beirut: Fiches du Monde Arabe, 1983)

Ghosn, F., & Khoury, A. (2011). Lebanon after the Civil War: peace or the illusion of peace. *Middle East Journal*, 65 (3)

Guy Raz (2006), *Hassan Nasrallah: Mideast Man of the Minute*, National Public Radio, July 18, 2006, <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=5566717>.

Hala Jaber (1997), *Hezbollah: Born with a vengeance*, New York: Columbia university press

HANIN GHADDAR (2019), *Examining the Impact of Abrupt Change in the Middle East*, The Washington Institute for Near East Policy, POLICY NO TE 64, JUNE 2019

Hatem El Zein (2014), Identifying and Understanding the Media Discourse of Hezbollah, *Malaysian Journal of Communication*, 30 (2)

Held, C. C. (2000), *Middle East patterns: places, peoples, and politics* (3rd Ed.). Boulder, CO: Westview Press

Lina Khatib , Dina Matar, and Atef Alshaer (2014), *The Hizbullah Phenomenon: Politics and Communication* (Oxford, UK: Oxford University Press, 2014), see: <https://global.oup.com/academic/product/the--hizbullah--phenomenon-9780199384402?q=The%20Hizbullah%20Phenomenon&lang=en&cc=us> (2024/08/05)

Luc-Henri de Bar (1983), *Les communautés confessionnelles du Liban*, Paris: Editions Recherches sur les Civilisations, 1983.

Marirus Deeb (1980), Lebanon: prospects for national reconciliation in the MID; *Middle East Journal*, No 2

Marius Deeb (1988), Shia Movements in Lebanon, Their Formation, Ideology, Social Basis, and Links with Iran and Syria, *Islam & Politics*, Vol. 10, No. 2

Martin Kramer (1990). *The Pan-Islamic Premise of Hizbollah*, in David Menashri (ed)

Raymond Tanter (1997), *the Peace between Syria and Israel*, (Michigan: The University of Michigan, Spring 1997)